

نو جوان

رشد



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

● ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی برای دانش آموزان دوره اول متوسطه
● دوره سی و هشتم ● دی ۱۳۹۸ ● شماره پیاپی ۳۰۱ ● ۴۸ صفحه ● ۲۳۰۰۰ ریال

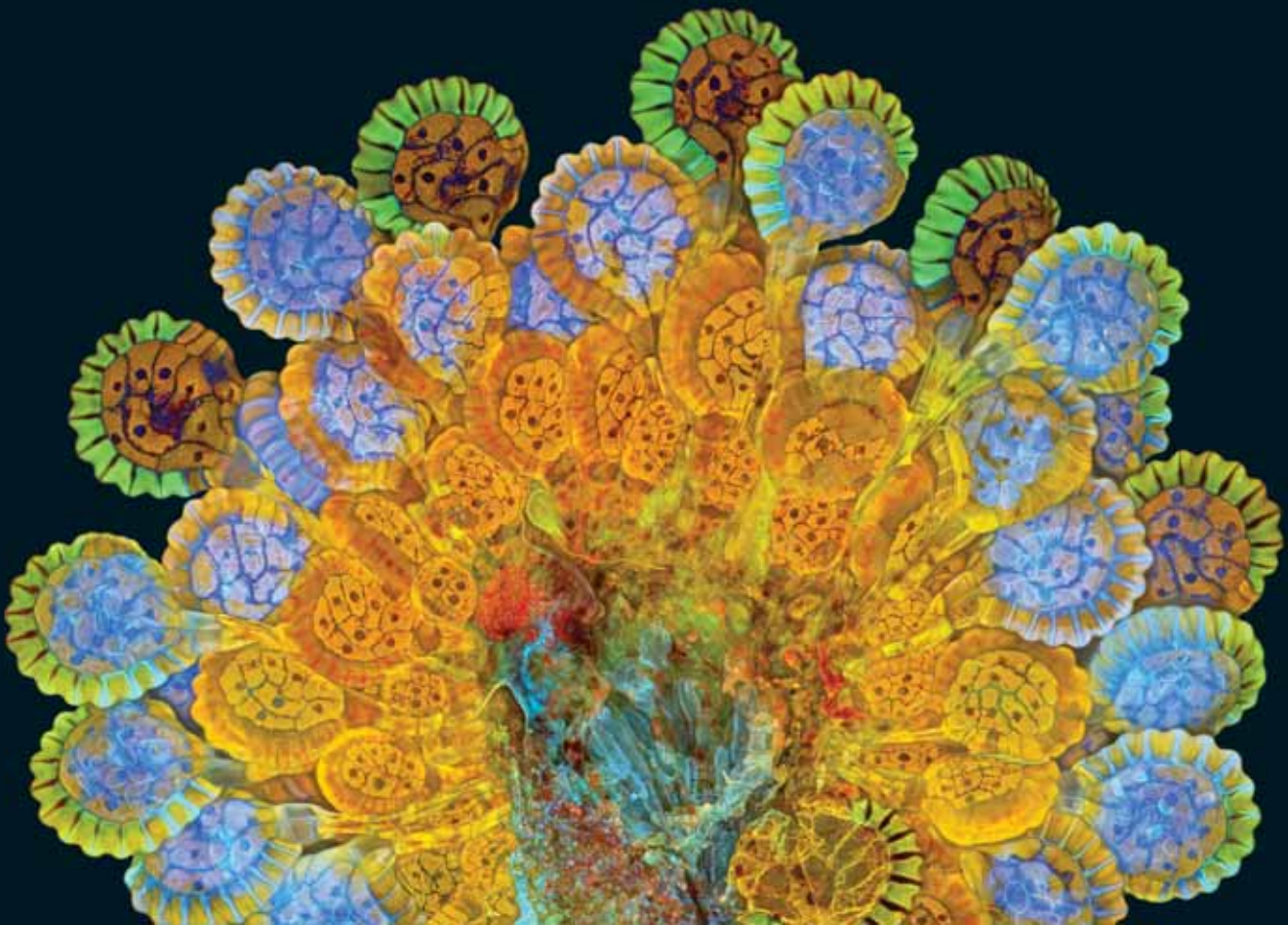
www.roshdmag.ir ISSN: 1606-9072



نجات
زمین!

آدم برفی فضایی
فناوری‌های فردا
پدر پسر شجاع

...وَلَا حَيَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ
 و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن [نبت] است.
 سوره انعام، آیه ۵۹



سرخس

○ زهرا ابراهیم پور

به این تصویر نگاه کنید. شبیه چیست؟ یک طاووس می‌بینید، نه؟ طاووسی که پرهای رنگین‌کمانی و درخشانش را باز کرده، با زیبایی‌اش خودنمایی می‌کند و خرامان و باشکوه و خرامان قدم برمی‌دارد. اما این عکس، در واقع تصویری است که با کمک میکروسکوپ و به‌شیوه عکاسی فلور سانس گرفته شده است. روخلیو مورنو گیل، عکاس اهل کشور پاناماست که این عکس را از هاگدان گیاه سرخس در مراحل گوناگون رشد آن ثبت کرده و چندین تصویر را کنار هم گذاشته تا به این عکس رسیده است. سرخس‌ها با هاگ تولیدمثل می‌کنند. هاگ‌ها در هاگدان‌ها قرار دارند. سلول‌های سطح زیرین برگ‌های سرخس، این هاگدان‌های ریز و عدسی‌شکل را در فصل‌های معینی از سال، تولید می‌کنند.

● نشانی دفتر مجله: تهران / صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳ ● تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۷ ● پیامک: ۰۸۹۹۵۹۶-۳۰۰۰
 ● وبگاه: www.roshdmag.ir ● وبگاه رشدنوجوان: roshdmag: ● ● www.roshdmag.ir
 ● پیام‌نگار: nojavan@roshdmag.ir ● شماره‌گان: ۲۴۰۰۰۰ ● چاپ و توزیع: شرکت افست

● **ارتباط با ما:** اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید، با شماره تلفن ۱۴۸۲-۸۸۳-۰۲۱ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام گیر، کد مورد نظرتان را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان صدای پیام بگذارید. کد مدیر مسئول: ۱۰۲ / کد سردبیر: ۱۰۶ / کد امور مشترکین: ۱۱۴
 ● دفتر انتشارات و فناوری آموزشی، به جز رشد نوجوان، مجلات دانش‌آموزی زیر را نیز منتشر می‌کند:
 رشد کودک، ویژه پیش‌دستان و دانش‌آموزان پایه اول دبستان، رشد نوآموز، برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان، رشد دانش‌آموز، برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم، پنجم و ششم دبستان، رشد جوان، برای دانش‌آموزان دوره متوسطه دوم / رشد برهان (نشریه ریاضی دوره دوم دبیرستان) / رشد برهان (نشریه ریاضی دوره اول دبیرستان).

● مدیر مسئول: مسعود فیاضی
 ● سردبیر: علی اصغر جعفریان
 ● مدیر داخلی: زهره کریمی
 ● ویراستار: سارا قدیمی
 ● طراح گرافیک: میترا چرخیان



وزارت آموزش و پرورش
 سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
 دفتر انتشارات و فناوری آموزشی



کنار پله مدرسه

هیچ کس در حیاط مدرسه نبود. روی پله‌های ورودی ساختمان نشسته بودم. گوشه پله حرکت شیئی عجیب توجهم را جلب کرد. کمی دقت کردم و با خود گفتم «خدای من این دیگه چه موجودیه». شکلش به هیچ حیوان و گیاه و جاندار شبیه نبود. با دقت بیشتری نگاه کردم. کم کم داشتم شاخ درمی آوردم. پلاستیک پوشش کیک داشت از کنج پله بالا می رفت، یعنی یک تکه پلاستیک با درآورده بود و داشت حرکت می کرد؟!

دقیق تر که نگاه کردم، فهمیدم پشت آن حرکت، یک لشکر مورچه بی نوای زحمت کش هستند که، به خیال خودشان، دارند به سختی آن غذای لذیذ را برای زمستان خود به لانه می برند.

به این موضوع فکر کنید؛ وقتی زمستان از راه برسد و مورچه‌ها سراغ غذایشان بروند و بفهمند نمی توانند آن آذوقه ذخیره شده را بخورند چه حالی به آن‌ها دست می دهد.

دل‌م به حال مورچه‌های زبان بسته خیلی سوخت. واقعاً ما انسان‌ها چه بلایی بر سر محیط زیست آورده ایم. آخر ما چه جور موجوداتی هستیم! بی اختیار یاد کلامی از حضرت محمد ﷺ افتادم. از ایشان روایت شده است که فرمودند: «تَحَفَّطُوا مِنَ الْأَرْضِ فَإِنَّهَا أُمَّكُمْ» یعنی از زمین حفاظت کنید به درستی که آن مادر شماست.

دوستان خوبم، بیایید با هم پیمان ببندیم به اندازه سهم خودمان، با طبیعت و دریا و حیوانات و گیاهان مهربان باشیم و به خوبی از آن‌ها مراقبت کنیم. علی اصغر جعفریان

- ۱ کنار پله مدرسه
- ۲ هنر نه گفتن
- ۴ ماه بصیرت
- ۶ گریه منتهدی یوسف
- ۹ روز خورشید
- ۱۰ فناوری‌های فردا
- ۱۲ نقاشی بی رنگ
- ۱۴ بازوهای چسبیده
- ۱۶ جزیره‌های کیهانی
- ۱۸ سؤال‌های بی جواب!



۲۱ - ۲۸

- ۲۲ زنگ سلامت - اقتصاد
- ۲۳ زنگ فناوری - اقتصاد
- ۲۴ زنگ مشاوره
- ۲۵ زنگ تفریح - داستان
- ۲۶ زنگ مبارزی
- ۲۷ زنگ لطیفه
- ۲۸ عصر پریر مدرسه

تصویر جلد: حمید خلوتی

عکاس: مصطفی شمس قنبرزاده چشواره عکس رشد

- ۲۹ جدول
- ۳۰ فصل آدم برقی
- ۳۲ عروسک کوکی
- ۳۴ لقمه پیچ
- ۳۵ دسر پرتالی
- ۳۶ لیوان جادویی!
- ۳۸ نرمش ذهن
- ۴۰ نجات زمین!
- ۴۳ چه کسی برتر است؟
- ۴۴ افتخار، تا کجا؟
- ۴۶ عمورستم
- ۴۸ تماشاگاه راز

هنر نه گفتن

شما هم از نه گفتن به دیگران خجالت می کشید یا با عصبانیت نه می گوید؟ این مطلب به کارتان می آید

امیر حسین چند هفته است به دوستش پارسا در یک اقدام تحسین برانگیز مقداری پول قرض داده است. چقدر؟ مقدارش مهم نیست، اما فکر کن به اندازه یک ماه پول توجیبی اش. مهم این است که پارسا قرار بوده یک هفته ای این پول را برگرداند اما بعد از چند هفته، حتی در این باره با امیر حسین حرف هم نزده است. امیر حسین و پارسا دوستان صمیمی هستند و امیر حسین می ترسد اگر به پارسا بگوید قرضش را برگرداند او ناراحت شود یا دوستی شان به هم بخورد. شما اگر به جای امیر حسین بودید چه کاری کردید؟ چطور می شود محترمانه و قاطعانه از دیگران درخواستی کرد یا به درخواست آن ها جواب منفی داد؟ این بار در صفحه مهارت های زندگی می خواهیم درباره مهارت «نه گفتن» حرف بزنیم.

نه گفتن، انواع و اقسام
آدم ها وقتی می خواهند به دیگران نه بگویند یا درخواستی کنند یکی از این سه سبک را انتخاب می کنند.

سبک پر خاشاکرانه

این آدم ها نه تنها در نه گفتن یا درخواست کردن هیچ مشکلی ندارند بلکه آن را با توهین و داد و بیداد انجام می دهند.
مثلاً وقتی رضا از حمید خواست خودکارش را به او قرض دهد، حمید با صدای بلند داد زد: «نیهییییی دم.»
مهسامی خواست از نازنین بخواند که آن روز با هم درس بخوانند و با این لحن به نازنین گفت: «بچه خر خون! به کم از اون چرت و پرت هایی رو که تو کلاس یاد می گیری امروز به منم یاد بده.»
در سبک پر خاشاکرانه، آدم ها حرف خودشان را می زنند اما احترام به دیگران را رعایت نمی کنند.

سبک منفعلانه

حتماً کلمه «فعال» را شنیده ای و معنی آن را می دانی. «منفعل» دقیقاً برعکس فعال است؛ یعنی کسی که هیچ کاری نمی کند. در سبک منفعلانه، آدم ها با اینکه راضی نیستند، به راحتی بله می گویند و رویشان نمی شود از دیگران درخواستی داشته باشند. ذهنشان مشغول است و اذیت می شوند ولی نه نمی گویند. آن ها می ترسند دیگران ناراحت شوند یا از گروه دوستی بیرونشان کنند. محذره نمی داند چه کار کند. شاید از او خواسته که کتاب داستانی را که خودش دارد آن را می خواند به او قرض دهد. محذره کتاب را از کتابخانه عمو می امانت گرفته و فرصت زیادی برای خواندنش ندارد. بالاخره نمی تواند نه بگوید و برای اینکه شیدا ناراحت نشود، کتاب داستان را به او می دهد.
علی به محله جدیدی آمده است. او تازه دارد چند دوست در مدرسه پیدا می کند. پوریا، یکی از دوستان جدیدش، از او می خواهد با هم سیگار کشیدن را امتحان کنند. علی نمی خواهد این کار را انجام دهد اما می ترسد این دوست را از دست بدهد و در محله تنها بیاند، برای همین قبول می کند با او سیگار بکشد.
در سبک منفعلانه، آدم ها احترام دیگران را رعایت می کنند اما حق خودشان را نمی گیرند.

سبک جرئت مندانه

حالا فکر کنید یک نفر، هم به دیگران احترام بگذارد و هم حقش را از آن ها بگیرد، این یعنی سبک جرئت مندانه. آدم های جرئت مند قبل از هر چیزی باور دارند که می توانند به دیگران نه بگویند و محترمانه از دیگران درخواست کنند. چطور می شود جرئت مند شد؟ ادامه مطلب را بخوانید:

جرئت‌پندی در کلام

وقتی شما می‌خواهید به دیگران نه بگویید، بهتر است این جمله
سه بخشی را کامل به زبان بیاورید:

◆ **بخش هیدلان:** در بخش هیدلان شما باید خودتان را
به جای درخواست‌کننده بگذارید. مثلاً اگر دوستان از شما
خواست امروز به خانه او بروید، می‌توانید جمله‌تان را این‌طور
شروع کنید:

می‌دانم که دوست داری با هم باشیم و خوش بگذرانیم...

◆ **بخش استدلال:** در بخش استدلال، شما باید دلیل
بیاورید که چرا می‌خواهید بگویید نه. مثلاً در مثال بالا ادامه
جمله می‌شود:

اما چون امروز خودم برنامه‌ریزی کرده‌ام و می‌خواهم درس
بخوانم...

◆ **بخش قاطعیت:** شما نباید جمله‌تان را بدون «نه» رها
کنید. حتی بعد از استدلال کردن باید جمله‌ای بگویید که نشان
دهد دقیقاً نمی‌خواهید آن کار را انجام دهید. مثلاً ادامه مثال
قبل می‌تواند این جمله کوتاه باشد:
نمی‌توانم امروز به خانه شما بیایم.

جرئت‌پندی در عمل

فرض کنید شما جمله سه بخشی را به بهترین شکل گفتید؛ آیا کافی
است؟ نه! ما باید در کنار کلامان، جرئت‌پندی را با حالت بدنمان نیز نشان
دهیم. یادتان باشد آدم‌ها بیشتر از حالت صورت و بدن ما می‌فهمند که
ما واقعاً داریم نه می‌گوییم یا تردید داریم. زبان بدن جرئت‌پندانه این
شکلی است:

◆ **رابطه چشمی:** وقتی دارید نه می‌گویید، به صورت
طرف مقابل نگاه کنید. لازم نیست به او زل بزنید؛ همین
که به صورتش نگاه کنید و نگاه‌نگیرید کافی است.

◆ **کمر صاف:** خم نشوید. خم شدن و در خود
جمع شدن نشانه خجالت است. سروکمرتان را
صاف نگه دارید و حرفتان را بزنید.

◆ **صدای رسا:** صدای ضعیف و لرزان
نشانه خجالت است. صدای بیش از حد
بلند هم نشانه پرخاشگری. اما صدای
رسا نشانه جرئت‌پندی است؛ صدایی
که به راحتی به گوش طرف مقابلتان
می‌رسد، نه بیشتر و نه کمتر.



ولادت حضرت عیسی مسیح علیه السلام

حضرت عیسی علیه السلام در ۲۵ دسامبر سال یک میلادی به دنیا آمدند. ایشان از پیامبرانی هستند که نامشان در قرآن آمده است. مادر گرانقدرشان، حضرت مریم علیها السلام از جمله زنان بزرگ جهان و در زمره چهار زن بهشتی هستند. تولد حضرت عیسی علیه السلام معجزه‌های بزرگ بود چون ایشان بدون داشتن پدر به دنیا آمدند.

درباره سرانجام زندگی عیسی علیه السلام اختلاف نظر وجود دارد. برخی معتقدند ایشان کشته شدند اما براساس آیات قرآن، مسلمانان اعتقاد دارند که عیسی علیه السلام با جسم‌شان به آسمان عروج کردند و بعد از ۲۰۲۰ سال هنوز زنده هستند. ایشان در زمان ظهور، همراه با امام زمان علیه السلام خواهند آمد.

روز ایمنی در برابر زلزله و کاهش اثرات بلایای طبیعی

زلزله یکی از پدیده‌های طبیعی در جهان است که نمی‌شود زمان وقوع آن را پیش‌بینی کرد اما با رعایت اصول ساختمان‌سازی می‌توانیم از شدت حادثه و آسیب‌های آن بکاهیم. زمین‌لرزه در اثر حرکت پوسته زمین رخ می‌دهد. کاهش اثرات بلایای طبیعی، علاوه بر فراهم کردن زیرساخت، نیازمند آموزش است. بنابراین ۵ دی، سال‌روز زلزله به نام روز ایمنی در برابر زلزله و کاهش بلایای طبیعی نام‌گذاری شده تا اهمیت آموزش در این زمینه را فراموش نکنیم و خودمان را برای مقابله با بلایای طبیعی آماده کنیم.

روز بصیرت و میثاق امت با ولایت

روز ۹ دی ماه ۱۳۸۸ ملت ایران با حضور آگاهانه در صحنه و بیعت دوباره با آرمان‌های امام خمینی علیه السلام و مقام معظم رهبری حماسه جاودان دیگری را در تاریخ انقلاب آفرید.

مردم ما در مقابله با فتنه خودشان به پا خاستند. نهم دی در سرتاسر کشور مشت محکمی به دهان فتنه‌گران زد. این کار را خود مردم کردند. این حرکت یک حرکت خودجوش بود این خیلی معنا دارد نشانه این است که مردم بیدارند هوشیارند. مقام معظم رهبری

ماه بصیرت

۹

۵

۱۴



شهادت حضرت فاطمه علیها السلام به روایتی

دو روایت از تاریخ شهادت حضرت فاطمه علیها السلام وجود دارد که یکی از آن‌ها ۱۳ تا ۱۵ جمادی الاول است. ایشان از جمله چهار زن برتر بهشتی هستند. امام صادق علیه السلام درباره حضرت فاطمه علیها السلام گفته‌اند: «چون دختر پیامبر در محرابش می‌ایستاد و مشغول عبادت می‌شد، نورش برای اهل آسمان می‌درخشید؛ همان‌طور که نور ستارگان برای اهل زمین می‌درخشد.»

به خانه حضرت علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام حمله شد. بانوی بزرگوار در این حادثه به شدت آسیب دیدند و بیمار شدند و مدتی بعد درگذشتند. ایشان وصیت کردند که بدنشان را شبانه غسل دهند و کفن کنند تا هیچ کدام از کسانی که در حقشان ستم کردند در مراسم‌شان حضور نداشته باشند.

۱۹



ولادت حضرت زینب علیها السلام و روز پرستار

زینب علیها السلام در روز پنجم جمادی الاولی سال پنجم یا ششم هجرت در مدینه منوره دیده به جهان گشود. او را ام کلثوم کبری و صدیقه صغری می‌نامیدند. او زنی عابده، زاهده، عارفه و عقیقه بود. نسبت نبوی، تربیت علوی و لطف خداوندی از او فردی با خصوصیات و صفات برجسته ساخته بود. طوری که او را «عقیله بنی‌هاشم» می‌گفتند.

روز ولادت حضرت زینب علیها السلام پیامبر صلی الله علیه و آله در سفر بود. بعد از بازگشت از سفر به محض شنیدن خبر تولد سراسیمه به خانه علی علیه السلام رفت، نوزاد را در بغل گرفت و بوسید. آنگاه نام زینب که به معنای «زینت پدر» است برای این دختر انتخاب نمود.

۱. عقیله بنی‌هاشم: در فرهنگ عرب عقیله به زن خردمندی می‌گویند که مسائل را با صبر و خرد بالا حل و فصل کند و در کارش دور اندیشی و آینده نگری داشته باشد.

آغاز سال ۲۰۲۰ میلادی

سال نو میلادی از یک هفته پس از تولد حضرت عیسی علیه السلام شروع می‌شود. مسیحیان آغاز سال را در ساعت ۱۲ شب جشن می‌گیرند و تا صبح به شادی مشغول‌اند. شاید پرسید چرا ساعت تحویل سال نو میلادی ثابت است اما سال نو شمسی متغیر است؟ مبدأ سال نو میلادی بر اساس تغییرات نجومی نیست و در آن زمان، زمین حقیقتاً وارد دور تازه‌ای از گردش خود نمی‌شود. در واقع زمان آغاز سال میلادی، برخلاف سال شمسی، یک قرارداد انسانی است. در دنیا تقویم‌های متفاوتی وجود دارد. به دلیل تنوع تقویم است که زمان آغاز سال نو در برخی از کشورها با ما متفاوت است.



مشهدی یوسف

الک



یک روز وقتی مشهدی یوسف سوار بر الاغ از شهر برمی گشت، بچه گربه خاکستری رنگ راهراهی را دید که بی حال افتاده بود گوشه پاده رو و مرتب میومیو می کرد. به چشم های بچه گربه که زل زد و التماس را در نگاهش دید، دلش به رحم آمد. ناچار از الاغ پایین آمد و بچه گربه را که اندازه یک موش بود و هنوز میومیو می کرد، گذاشت داخل خورجینش. با خودش فکر کرد: خوب شد پیدایش کردم. این زبان بسته خیلی زود بزرگ می شود و پای موش ها را از خانه و زندگی مان کوتاه می کند.

اما پس از گذشت یک سال که گربه چاق و چله ای شده بود، با موش ها که کاری نداشت هیچ، خودش هم مایه دردرس شده بود. همین که کاسه ای شیر یا ماست روی زمین می گذاشتند، سروکله اش پیدا می شد و اگر مشهدی یوسف و زنش، بی بی حکیمه، حواسشان نبود، زبان سرخ و درازش را داخل کاسه می برد و شلپ شلپ شروع می کرد به خوردن! موقع خوردن هم چهارچشمی مراقب بود: اگر مشهدی یوسف

یا زنش از راه می رسیدند، مثل ماهی از لای دست و پایشان سر می خورد و فرار می کرد. نه اینکه کاملاً از جلوی چشمشان دور شود؛ فقط چند قدم آن ورتر می نشست و شروع می کرد به میومیو. انگار چیزی هم طلبکار بود! صبر می کرد بی بی حکیمه کاسه را که دهنی و کثیف شده بود، کنار باغچه توی جوی آب خالی کند؛ آن وقت، همین طور که زیرچشمی مراقب اوضاع بود، می رفت و تا می توانست از آن می لیسید.

یکی از تفریحاتش اذیت کردن و سر به سر گذاشتن سگ ها بود. در چند قدمی شان مثل یک شیر کوچک نعره می کشید و طوری لجشان را درمی آورد که دنبالش کنند. بعد مثل باد می دوید بالای درخت و از آنجا برایشان دم تکان می داد. گاهی هم می رفت داخل مرغدانی، سراغ تخم مرغ ها. با این اوضاع، سرانجام تصمیم گرفتند آن گربه بی مصرف

الاغ تازه نفس، چابک و سرحال، تپه‌ها و رودهای پُر آب را پشت سر می‌گذاشت، از روی گودال‌ها و تنه‌های پوسیده درخت‌ها می‌پرید و مشهدی یوسف و گربه‌اش را بیشتر و بیشتر به عمق جنگل می‌برد. مشهدی یوسف با اینکه از دست گربه عصبانی بود، اما حالا که می‌دید توی کیسه آن‌طور مچاله شده، دلش به حالش سوخت. پیش خودش فکر کرد: کاش می‌شد بدهم به یکی از همسایه‌ها، حتماً توی ده کسی پیدا می‌شد که یک گربه لازم داشته باشد. نکند تنهایی توی جنگل بلایی سرش بیاید و نفرینمان کند؟ بعد به خودش دلداری داد: نه، همسایه‌ها چه گناهی کرده‌اند! خدا را خوش نمی‌آید سرشان شیره بمالم، خودم کم از دستش بدبختی کشیده‌ام؟ لازم نکرده دیگران هم مثل خودم از دستش دیوانه شوند. تازه این حیوان بدجنسی که من می‌شناسم، هر جا باشد زود یاد می‌گیرد چطور شکمش را سیر کند. کاش از اول او را به خانه نیاورده بودم. مشهدی یوسف همین‌طور توی فکر بود که الاغ از روی گودال بزرگی پرید و رشته افکارش را پاره کرد. از بوی تند خزه‌های جنگلی و درختان کهنسالی که ریشه‌هایشان پر از قارچ و شاخه‌هایشان در هم پیچیده بود، حدس زد که به حد کافی از ده دور شده‌اند. خورشید هم تقریباً بالای سرشان رسیده بود. با خود گفت: گربه که جای خود دارد، از این فاصله پدرش هم نمی‌تواند راه برگشت را پیدا کند.

همین‌طور که داشت بند کیسه را شُل می‌کرد، یک‌دفعه از ذهنش گذشت: نکند این بدجنس حقه‌باز تعقیبم کند و زحمتم به هدر برود؟

کلاه پشمی‌اش را که بی‌بی حکیمه برایش بافته بود، از سر برداشت و به درختی تکیه کرد تا بیشتر فکر کند: عجب مصیبتی شده! استغفرالله! لعنت بر شیطان! نه، خدا را خوش نمی‌آید این زبان‌بسته را سربه‌نیست کنم، نفرینش می‌گیرد، بدبخت می‌شویم...

همین‌طور که به کیسه زُل زده بود، ناگهان فکری به کله‌اش زد. با چاقویی که همیشه همراهش بود، ته کیسه را کمی شکاف داد تا فقط سر گربه بیرون بیاید. سپس از بند کیسه گرفت و مثل یک آتش‌گردان شروع کرد به چرخاندن کیسه. آن قدر چرخاند و چرخاند که دستش خسته شد و سرش گیج رفت. بعد با احتیاط در کیسه را که باز کرد، گربه ولو شد روی زمین! حیوان تلوتلو می‌خورد و نمی‌توانست سر پا بایستد. مشهدی یوسف، خوش‌حال از کلکی که زده بود، زود سوار الاغ شد تا هوش و حواس گربه برنگشته، از آنجا دور شود. توی راه به خودش می‌گفت: ای مش‌یوسف! عجب مُخی داشتی و خودت هم خبر نداشتی! این جور چرخاندن گربه به



و بی‌حیا را در جای دوری رها کنند و از شرش خلاص شوند. برای همین، یک روز بعد از نماز صبح، در و پنجره اتاق را بستند و دوتایی سعی کردند گربه را بگیرند. آن قدر از این‌ور به آن‌ور دویدند که هر دوازده نفس افتادند. در آخر بی‌بی حکیمه چادرش را از کمرش باز کرد و در یک چشم‌به‌هم‌زدن مثل تور انداخت روی گربه. حیوان تا به خودش بیاید، مشهدی یوسف که دست‌هایش از چند جا خراش برداشته بود، پشت گردن گربه را گرفت و او را انداخت داخل کیسه‌ای که از قبل آماده کرده بود. در کیسه را هم محکم با ریسمان بست و کله سحر، قبل از خواندن خروس‌ها، پیروزمندانه سوار بر الاغش شد و راه افتاد به طرف جنگل. گربه مدتی توی کیسه تقلا می‌کرد و پنجول می‌کشید، اما عاقبت خسته شد و از حرکت افتاد.

می‌دانست که بی‌بی حکیمه حتماً نگرانش شده و دارد دنبالش می‌گردد. اما او برای گمراه کردن گربه آن‌قدر در جنگل بی‌راهه و زیگزاگ رفته بود و از مسیر همیشگی دور شده بود که امکان نداشت پیدایش کنند. با اینکه پلک‌هایش سنگین شده بود، می‌ترسید چشم‌هایش را ببندد و توی خواب غرق شود. زیر نور ضعیف ستاره‌ها می‌توانست ساعت مچی‌اش را ببیند. دقیقه‌ها به کندی می‌گذشت. تنهای تنها مانده بود. حتی از الاغ هم اثری نبود. کم‌کم قورباغه‌ها از سروصدا افتادند و با آواز چکاوک‌ها و گنجشک‌ها، فهمید که چیزی به روشن شدن هوا نمانده است. همین‌طور که در تاریکی اطراف را می‌پایید، میان درختان دو نقطه نورانی به چشمش خوردند، اما زود محو شدند. بعد انگار صدای ضعیف ووق سگ‌ها به گوشش خورد. با دقت بیشتری گوش خواباند، عده‌ای داشتند با صدای بلند جار می‌زدند: «مش یوسف هآآآآآی، اوهوری‌ی‌ی، آهاآآآآآآی مش یوسف هووووو...»

خواست داد بزند، اما گلویش گرفته بود. صدایش در نمی‌آمد. کمی بعد، چیزی میان علف‌ها تکان خورد و آن دو نقطه نورانی دوباره پیدا شدند و نزدیک‌تر آمدند. گربه بود که چشم‌هایش توی تاریکی برق می‌زد و آهسته جلو می‌آمد. باورش نمی‌شد از دیدن گربه‌ای که با تمام وجود می‌خواست از شرش خلاص شود، آن‌طور خوشحال شده باشد. گربه تا کنار باتلاق آمد و نشست به میومبو کردن. حالا دیگر صدای اهالی ده نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد.

عقل جن هم نمی‌رسید. برای هر کس تعریف کنی، حسابی کیف می‌کند، احسنت به خودت مش یوسف، بارک الله!...

غرق این افکار بود که ناگهان پای الاغ لغزید و مشهدی یوسف پرت شد توی دره‌ای پوشیده از گزنه و شاخه‌های پر از خار تمشک. مدتی همین‌طور می‌غلتید و پایین و پایین‌تر می‌رفت. ته دره که رسید، تمام بدنش از خارهای تمشک و گزنه زخم و زیلی شده بود و می‌سوخت. الاغش هم کمی آن‌طرف‌تر مشغول چریدن بود و فقط پالانش کمی کج شده بود. وقتی به خودش آمد، بازحمت بلند شد تا خودش را به الاغ برساند، اما همین‌که قدم اول را برداشت تا زانو توی باتلاق فرو رفت و تا خواست قدم بعدی را بردارد، تا سینه فرو رفت توی گل. نفسش توی سینه‌اش حبس شده بود. دیگر جرئت تکان خوردن نداشت. می‌ترسید توی باتلاق غرق شود و هیچ‌وقت نتواند پیدایش کند. حالا دیگر نور خورشید از لای شاخه‌ها سوسو می‌زد و جنگل مثل خود مشهدی یوسف آرام آرام در تاریکی فرو می‌رفت. بغض گلویش را گرفته بود. می‌ترسید داد بزند و بیشتر پایین برود. احساس می‌کرد به نفرین گربه دچار شده، و گرنه یک عمر در جنگل گشته بود و هیچ‌وقت چنین اتفاقی برایش نیفتاده بود. کم‌کم ستاره‌ها توی آسمان پیدا شدند و هوای جنگل سردتر شد. بدنش از سرما کرخت شده بود و دندان‌هایش به هم می‌خوردند. هر چه گوش می‌خواباند، غیر از آواز قورباغه‌های اطراف باتلاق صدایی نمی‌شنید.



روز خورشید

روز تازه‌ای در روح من دمیده شده بود. آفتاب به جغرافیای اتاقم نزدیک بود و کم کم همهٔ سرزمین کوچک مرا گرم و روشن می‌کرد. طلوع مانند معجزه‌های بزرگ، بار دیگر اتفاق افتاد و من از خودم پرسیدم: «چطور به چنین معجزه‌های عادت می‌کنم و در گذر سال‌ها دیگر حواسم به آن نیست؟»

خورشید دی‌ماه دمیده بود و حسی به من می‌گفت که از تولد دوباره‌اش شادمان است. این روزها، روزهای خورشیدند، روزهای آفتاب و نور و روشنایی. شب یلدا به پایان رسیده است و شب‌های بلند عقب نشسته‌اند. حالا نور با روزهایی که بلند و بلندتر می‌شوند، از راه رسیده است. باد سرد زمستانی شروع به وزیدن کرده بود؛ انگار زمستان از همین روز اول خودنمایی می‌کرد. من به تلفیق باد و آفتاب فکر می‌کردم، به هم‌نشینی زمستان و تابستان. خورشید، زیبا می‌تایید؛ من باور می‌کردم که معجزه‌ها اتفاق می‌افتند و گاهی زمستان و تابستان کنار هم قرار می‌گیرند.

وَالضَّحَى
قسم به روشنایی روز
(سورهٔ ضحی، آیهٔ اول)

شال‌گردن نارنجی‌ام را از روی دهانم پایین آوردم. سوز سرد زمستانی صورتم را نوازش کرد و از تنفس هوایی چنین سرد خنده‌ام گرفت. سرما همیشه می‌تواند مرا سر شوق بیاورد، اگر کنارش دلگرمی حضور آفتاب باشد. خورشید را نه فقط برای گرم شدن جهان بلکه برای دلگرم شدن جهان آفریده‌ای. تو حساب همه‌چیز را داشته‌ای. شب و آرامش به‌جای خودش، بهار و زندگی به‌جای خودش، هوای سرد و شوروشوق به‌جای خودش و خورشید و گرما، خورشید و دل‌گرمی به‌جای خودش.

روز خورشید به نیمه می‌رسد؛ عین خیالش هم نیست که هوا سرد و زمستانی است. آن بالا شادمان و امیدوار می‌تاید و به روزهای خوش پیش رو فکر می‌کند که روزهای اوست؛ روزها بلند می‌شوند و او فرصت بیشتری برای حضور در آسمان دارد.

راستی خورشید را برای چه دوست داریم؟ برای همین گرمایی که دارد؛ همین دلگرمی وسیعش. اما من خورشید را به دلیل دیگری هم دوست دارم؛ او امیدوار است؛ ادامه می‌دهد، با انرژی و قدرت تمام ادامه می‌دهد. روح بزرگی باید داشته باشد خورشید. تمام عالم را روشن و گرم می‌کند و از شادمانی عالم شاد می‌شود. باید فروتن باشد خورشید. حتماً فروتن است که تو به نامش قسم یاد می‌کنی اما به خودش مغرور نمی‌شود، همچنان به مردم و قلب‌هایشان می‌تاید و جان جهان را گرم می‌کند.

یادم باشد این بار که خورشید تازه دمید، بی‌تفاوت از کنارش عبور نکنم. یادم باشد به او و روح بزرگش فکر کنم. یادم باشد در دفترچهٔ کارهای روزانه‌ام بنویسم: «تمرین کن خورشید باشی»

فناوری‌های فردا

بخش سوم

در شماره‌های گذشته با هفت فناوری برتر دهه آینده آشنا شدیم: هوش مصنوعی، اینترنت اشیا، نسل جدید موبایل‌ها (تلفن همراه)، بلاک چین، کلان داده، اتوماسیون و ربات‌ها. در این شماره نیز با فناوری‌های جدیدی آشنا می‌شویم که می‌تواند آینده زندگی انسان را متحول کند.

رسانه‌های همه‌جانبه Immersive Media

این اصطلاح به مفاهیمی همچون واقعیت‌های مجازی، افزوده، ۳۶۰ درجه و نسل جدید بازی‌های رایانه‌ای اطلاق می‌شود. واقعیت افزوده (AR) یک نمای فیزیکی زنده، مستقیم یا غیرمستقیم و معمولاً در تعامل با کاربر است که عناصری را به دنیای واقعی افراد اضافه می‌کند. این عناصر بر اساس تولیدات رایانه‌ای ایجاد می‌شود. دریافت و پردازش اطلاعات کاربر از طریق حسگرهای ورودی مانند صدا، ویدئو، تصاویر گرافیکی یا داده‌های جی‌پی‌اس (GPS) است. تصور کنید پیش از آنکه میلمانی را برای خانه خود تهیه کنید، آن را داخل اتاق ببینید یا پیش از آنکه عینک خود را سفارش دهید، آن را روی صورتتان امتحان کنید.

واقعیت افزوده تا حدودی شبیه به واقعیت مجازی است که توسط یک شبیه‌ساز، دنیای واقعی را کاملاً شبیه‌سازی می‌کند. در واقع، وجه تمایز میان واقعیت مجازی و واقعیت افزوده این است که در واقعیت مجازی همه عناصری را که کاربر درک می‌کند، رایانه ساخته است. اما در واقعیت افزوده بخشی از اطلاعاتی را که کاربر درک می‌کند، در دنیای واقعی وجود دارند و بخشی توسط رایانه ساخته شده‌اند.

نمونه‌های استفاده از واقعیت افزوده:

- استفاده از اپلیکیشن (برنامک) واقعیت افزوده (AR) برای انجام جراحی،
- تدریس موسیقی و نجوم به دانش آموزان
- فروش اقلامی مانند خودرو، لباس و حتی انتخاب مدل مو
- در هنر معماری، از دکوراسیون داخلی تا طراحی ساختمان و شهرسازی
- در گردشگری برای انتخاب مناطق توریستی و مشاهده مجازی نقاط دیدنی شهرها
- در مسیریابی و مکان‌یابی با انتخاب بهترین یا زیباترین مسیرها
- در تعمیرات برای دیدن جزئیات پیچیده دستگاه‌ها و راه‌حل رفع مشکلات آن‌ها



رایانش ابری Cloud Computing

منظور از رایانش ابری استفاده از منابع محاسباتی (سخت‌افزار و نرم‌افزار) است. این منابع محاسباتی مجموعه‌ای از سرورها هستند که از طریق یک شبکه به هم مرتبط می‌شوند. در این روش، به جای اینکه کاربر نرم‌افزارهای کاربردی مورد نیاز خود را روی رایانه شخصی نصب کند، از طریق هر رایانه متصل به شبکه خدمات مورد نیاز خود را به صورت خدمات تحت وب دریافت می‌کند. نرم‌افزارهای کاربردی بر روی سرورهای پرسرعت شبکه نصب می‌شوند و کاربر می‌تواند از طریق شبکه به همه این نرم‌افزارها دسترسی یابد.

اپلیکیشن‌های ذخیره‌سازی مانند Google Drive و Dropbox، فروشگاه Amazon، وبسایت Youtube، خدمات ایمیل مبتنی بر وب مانند Gmail و Hotmail و شبکه‌های اجتماعی مانند Facebook و Twitter برای دسترسی کاربران به محتوا از رایانش ابری استفاده می‌کنند.

برای آشنایی بیشتر با این فناوری، اینفوگرافیک زیر را ببینید:

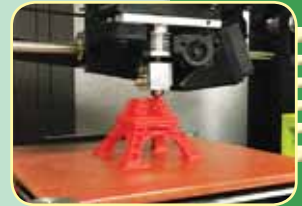


چاپگر سه بعدی

اگر فرایند چیدن دیوارهای آجری را دیده باشید، می دانید که کارگران به صورت لایه به لایه آجرها را می چینند، روی آن مخلوطی سیمانی می ریزند و روی آن مخلوط سیمانی، دوباره آجر می چینند و این کار تا وقتی ادامه پیدا می کند که دیوار مورد نظر با شکل و ارتفاع دلخواه ساخته شود. فناوری چاپ سه بعدی نیز به همین شکل کار می کند. **مواد لایه به لایه روی هم چیده می شوند و با روش های مختلف سفت می شوند و به استحکام مناسب می رسند.** فرایند گذاشتن لایه های مواد و جامد کردن آن، به طور معمول، به وسیله یک نازل انجام می شود. چاپ سه بعدی در واقع نامی است که به یک فناوری خاص اطلاق می شود. در این فناوری، نازل مواد چسبنده یا رزین را روی پودرها می پاشد و با تکرار این کار به صورت لایه به لایه، به شکل مدنظر می رسد.

مراحل کار به این صورت است:

1. **تهیه مدل سه بعدی:** برای این کار می توانید به سایت هایی مانند myminifactory.com یا thingiverse.com مراجعه کنید و یا با استفاده از نرم افزارهای طراحی مدل سه بعدی مانند **CATIA** یا **SOLIDWORKS** با کمک نرم افزارهای کاربری سادتر و ساده تری مانند **Google SketchUp** مدل خود را طراحی کنید. می توانید از **خدمات یک متخصص طراحی سه بعدی نیز برای این کار بهره بگیرید.**
2. پس از طراحی مدل و دریافت فایل با فرمت **STL** و در نرم افزار مخصوص چاپگر سه بعدی که به آن اصطلاحاً **اسلایسر (Slicer)** می گویند، ببینید که چاپگر، مدل شما را چطور می بیند و کجای مدل شما اشکال دارد و مراحل چاپ چطور است و مشکلات را برطرف کنید. در نهایت، این نرم افزار مدل سه بعدی شما را به زبان مخصوص دستگاه ترجمه می کند که این زبان به طور معمول **G-code** است و آن را برای شروع کار به دستگاه می فرستد.
3. **قدم آخر پس از چاپ مدل، پردازش آن است.** برای این کار هم روش های مختلفی وجود دارد مانند استفاده از مواد شیمیایی برای یکدست کردن یا استفاده از سمباده، سوهان و روش های دیگر.



تجربه کاربری

در هنگام استفاده از محصول به هر چیزی که می بینیم و حس می کنیم و احساسی که به آن داریم، در اصطلاح، **تجربه کاربری (User Experience)** می گوئیم. این محصول می تواند وبسایت، اپلیکیشن، نرم افزار، بازی و... باشد. طراحی تجربه کاربری یک فرایند دائمی است که طراح با طی کردن فرایند آن برای کاربران، محصولی راحت و کاربردی و لذت بخش را خلق می کند. اجزای این فرایند عبارتند از تعریف محصول، تحقیقات، تحلیل، طراحی و اعتبارسنجی. شاید برایتان جای سؤال باشد که چرا این فرایند دائماً تکرار می شود؟ چون سلیقه ها و علاقه کاربران دائماً در حال تغییر است. این تغییرات بر اثر پیشرفت فناوری، توسعه ابزارها، سبک زندگی مردم و عوامل بسیار دیگری ایجاد می شوند. یک طراح بهترین راه حل ها را برای کاربران طراحی می کند.



مثال ساده تجربه کاربری، قوطی های کنسرو است. تا چند سال پیش، برای باز کردن درب قوطی کنسرو، باید از ابزارهای مختلف استفاده می کردیم؛ ولی پس از شناخت مشتریان محصول و بررسی رفتار آن ها در نوع استفاده از محصول، درب آسان باز شو طراحی شد. ممکن است در آینده ای نه چندان دور مدل دیگری از این قوطی ها طراحی شود. طراح تجربه کاربری کسی است که توانایی تجزیه و تحلیل بسیاری دارد و می تواند با بهره گیری از ذهن انتزاعی خود، محصولات و خدمات را طراحی کند.

تجربه کاربری دارای حوزه های مختلفی است که هر کس می تواند با توجه به تخصص و علاقه در هر کدام فعالیت کند.

UI Designer | طراح رابط کاربری | **UX manager** | مدیر تجربه کاربری
Visual Designer | طراح بصری | **UX Writer** | نویسنده تجربه کاربری
Product manager | مدیر محصول | **Developers** | توسعه دهندگان

با توجه به اینکه تخصص تجربه کاربری در ایران نوپا محسوب می شود، شما می توانید با یادگیری آن و کسب تجربه عملی در پروژه های کاری به جایگاه مناسب شغلی دست پیدا کنید.



نقاشی بی رنگ

از چاره یک فط
از کوه تنها پند تا فط شکسته
از دشت و مینگل
انبوهی از برگ و درخت
پیر و فسته
بی تو
دنیای زیبا
مانند یک نقاشی بی رنگ
در قباب ذهن من نشسته

شهلا شهبازی

وصیت نامه شبنم

خوشم با ناله خود، دم همین است
چراغ حلقه ماتم همین است

مگو در بی غمی آسودگی هست
که غم گر هست در عالم همین است

مبند آزار موری، نقش در دل
که اسم اعظم خاتم همین است

نرنجم، گرچه مجنونم شمارند
تمیز مردم عالم همین است

جمال کعبه می خواهد پسندی
دلیل شوری زمزم همین است

به قُرب گل عذاران دل مبندید
وصیت نامه شبنم همین است.

صائب تبریزی

مادردانه‌ها

ابر برف شد
روی کوه‌ها نشست
کوه، راه پیشرفت برف را نبست
برف آب شد رودخانه شد
سوی باغ‌ها و دشت‌ها روانه شد
مادر هزاردانه شد

طیبه شامانی

مادر

هر نگاه روشنت
مثل آفتاب
حرف‌های عاشقانه‌ات برای من
قشنگ و ناب

من گلم
تو باغبان
ای صبور و مهربان
تا همیشه در کنار من بمان

سعادت‌سادات جوهری

گفت و گو

پیش چشم من
فانه‌های زنده و
درخت‌های شار
ایستاده‌اند
فانه‌ها
درخت‌ها
به کوه سبز پشتشان
تکیه داده‌اند
از سر بلند کوه
تا کنار پنجره
آسمان پُر پرند
پتر باز کرده است
چشم من
به پنجره
به صفحه هنر نمایی فردا
باز هم دلم هوای
گفت و گو
هوای رکعتی نماز کرده
است

میترا یگانه

خانه

اگر فانه تو همین جاست
به جز سطل‌های زباله
دو تا کاج تشنه
چرا چیز دیگر ندارد؟
چرا بار می‌آید و می‌رود بی اجازه
فیابان چرا در ندارد؟

منیره هاشمی

شعر

تمام فکر و ذهنم را
تو غافل‌گیر کردی باز
دوباره در خیال من
چه راحت می‌کنی پرواز

تلنگر می‌زنی بر من
چه آسوده، چه بی پروا
تو شاید بهتر از هر کس
بفهمی فوب، عالم را

دلم وقتی که می‌گیرد
تو را بسیار می‌فواهد
تو را تنها نه یک دفعه
هزاران بار می‌فواهد

شبهه مشق شب پُر کن
فطوط برگه‌هایم را
بکش با واژه‌ها نقشی
به روی دفترم حالا...

محبوبه مصمصام شریعت

بازوهای چسبیده

بیشتر اختراعات مفید و جالبی که در زندگی مان از آن‌ها بهره می‌بریم از شیوه زندگی موجودات زنده الهام گرفته شده است. بقای حیات انسان بر روی زمین در گرو مراقبت از حیات وحش و محیط زیست و آموختن و الهام گرفتن از گیاهان و حیوانات است. این موجودات زنده بیش از پیش ما را با شگفتی‌های خلقت و نظم و انضباطی که در آفرینش وجود دارد آشنا می‌کنند.



اگر زیر کفش‌های ورزشکاران دوی

سرعت میخ‌های نوک تیز نداشتند آیا می‌توانستند در پیست

دوومیدانی بدوند و سُر نخورند؟ حتی رویه ناهموار دسته فرمان دوچرخه و بسیاری از وسایل

روزمره زندگی برای ایجاد اصطکاک طراحی شده‌اند. البته بعضی وقت‌ها نیروی اصطکاک یعنی سایش بین

سطح دو چیز مانع حرکت روان و راحت تر می‌شود؛ مثلاً قطعات ماشین آلات وقتی روی هم ساییده

می‌شوند مانع حرکت راحت تر شده و در نتیجه از گریس یا روغن کاری برای کاهش اصطکاک

بین قطعات آن‌ها استفاده می‌شود



یکی از موضوعاتی که ما به سادگی و بی‌اعتنا به آن، از کنارش رد می‌شویم اصطکاک است. بخشی از کارهایی که انجام می‌دهیم در صورت وجود اصطکاک امکان پذیر است. اگر نوک انگشتان ما دارای شیار و خطوط و برجستگی‌های ظریف نبود، آیا می‌توانستیم یک لیوان یا حتی یک مداد را برداریم بدون اینکه از دستمان رها شود؟

اگر تایرهای

خودرو دنداندار

نبودند و آج نداشتند، آیا

می‌توانستیم در سطح جاده رانندگی کنیم؟



صدف کوهی یا خاره‌چسب در نزدیک سواحل دریا زندگی می‌کند. برای جلوگیری از خشک شدن بدنشان در گرمای آفتاب، این موجودات هنگام پایین آمدن آب دریا (جزر) یا مقاومت در برابر امواج دریا محکم خود را به سطح صخره‌ها و سنگ‌ها می‌چسبانند. آن‌ها این کار را به کمک پاهای عضلانی قدرتمندشان انجام می‌دهند که مانند یک مکنده عمل می‌کند. این موجود شگفت‌انگیز داخل صدفش مخفی می‌شود و هنگام بالا آمدن آب دریا، از صخره‌ها بالا می‌رود و از مواد غذایی موجود در آب دریا تغذیه می‌کند.



بادکش‌ها زمانی که روی یک سطح فشار داده می‌شوند حالت مکش ایجاد می‌کنند. لبه‌های بادکش در برابر هوا کاملاً نفوذناپذیر هستند. بنابراین ناحیه کم‌فشاری در داخل بادکش به وجود می‌آید. از آنجایی که فشار هوای بیرون بیشتر از فشار هوای درون بادکش است، بادکش محکم به سطح صاف می‌چسبد و تا زمانی که دریچه یا همان سرپوش آن باز نشود تا فشار هوای اطراف و درون بادکش یکسان شود، بادکش حالت مکش خود را با سطح صاف حفظ می‌کند.



یوزپلنگ که با سرعت زیاد شکارش را تعقیب می‌کند چنگال‌هایی تیز و بلند دارد که با زمین لیز و نرم اصطکاک پیدا می‌کنند؛ درست مانند تخت کفش‌های ورزشکاران دوومیدانی و فوتبالیست‌ها که مانع از سر خوردنشان در میداين ورزشی می‌شود. برای جابه‌جا کردن ورق‌های شیشه که لبه‌های تیز و برنده دارند از بادکش استفاده می‌شود. وقتی بادکش بر سطح شیشه می‌چسبد می‌توانیم آن را جابه‌جا کنیم و در چارچوب یک پنجره قرار دهیم.



مکنده‌های سطح بازوان یک هشت‌پا مانند بادکش عمل می‌کنند و طعمه را محکم نگاه می‌دارند. شیارها و خطوط سطح نوک انگشتان دست ما و آج‌های رویه تاپر خودرو، پاهای خرگوش قطبی مثل کفش اسکی عمل می‌کنند. کف پاهای پرمو و بالشتک‌مانند خرگوش قطبی وزنش را به‌طور یکنواخت بر روی برف‌ها پخش می‌کند و در نتیجه پاهایش در برف نرم فرو نمی‌رود.

جزیره‌های کیهانی

ستاره مشابه در کهکشان «راه شیری» است. در دهه ۱۹۲۰، کوشش‌های ادوین هابل نشان داد که کهکشان راه شیری نیز کهکشانی عادی میان میلیاردها کهکشان جهان ماست. اکتشافات هابل، از مهم‌ترین دستاوردهای علمی صد سال اخیر است.

حدود ۴۰۰ سال پیش، مردم تصور می‌کردند که زمین مرکز عالم است و تمام سیاره‌ها و ستارگان به دور ما آن می‌چرخند. از قرن شانزدهم به بعد، ایده مرکزیت زمین به تدریج رنگ باخت و نظریه گردش زمین به دور خورشید تقویت شد. اندکی بعد، دانشمندان فهمیدند که خورشید نیز تنها یکی از میلیاردها





گزینه‌هایی که پیش از انتخاب رشته حتماً باید به آن‌ها فکر کرده باشیم

سؤال‌های بی‌جواب!

این قسمت: علاقه و موانع

برای نوشتن یک مقاله خوب، یک تحقیق علمی یا حتی برای هر انتخابی، پیش از هر چیز، سؤال‌ها اهمیت دارند. چرا سبب به زمین افتاد و به آسمان نرفت؟ این سؤال است که باعث شد نیوتون جاذبه را کشف کند، باقی مخترعان او را بشناسند و نمره علوم یک دانش‌آموز را به همان سببی که از درخت افتاده بود وصل کرد! سؤال‌ها در مشخص شدن ادامه مسیر نقش دارند و شما را قدم‌به‌قدم به هدف نزدیک می‌کنند. چرا درس می‌خوانید؟ چرا از یک درس متنفرید و در عوض عاشق یک درس دیگر هستید؟ زمانی که رشته‌ای را انتخاب می‌کنید حواستان به بقیه دوستانتان نیز هست؟ چرا یکی ریاضی را انتخاب می‌کند یکی تجربی را؟ چرا به رشته‌های کاردانش می‌گویند بی‌کلاس؟ اگر در اوضاع کنونی، کار کردن در رشته محبوبتان سخت باشد چه؟ اگر رشته‌ای را که دوست دارید، درآمد چندانی نداشته باشد باز هم آن را انتخاب می‌کنید؟ اصلاً از موانعی که در سر راه شغل آینده‌تان هست خبر دارید؟ فرق راهنمایی خوب و راهنمایی بد چیست؟ ارزش‌گذاری‌ها، انتخاب‌های خوب و بد از کجا می‌آیند؟ اصلاً به قول سهراب: «گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد و چرا در قفس هیچ کسی کرکس نیست؟»

انتخاب رشته نیازی به معجزه ندارد. از آسمان وحی نشده که حتماً باید در یکی و فقط یکی از این رشته‌ها درس بخوانید. در این شماره با خانم‌ها جلیلی، حامدی، عرب نژاد، ایزدی، نقشگر گفت‌وگو می‌کنیم تا بفهمیم اهمیت این سؤال‌های بی‌ربط به انتخاب رشته چیست. چرا تا الان هیچ کدام از این سؤال‌ها برای ما پیش نیامده و چرا خیلی قاطع انتخاب کردیم که فقط در فلان رشته درس بخوانیم؟ این صفحه را تا خرداد، هر ماه، در مجله دنبال کنید. حتی در همین مرحله اول هم جواب‌های بچه‌ها عجیب و غریب بود!

خانم ایزدی: پایه هشتم است. پدرش پزشک است و او را هم تشویق می‌کنند در همین رشته درس بخواند اما به دلیل ترسش از خون و چاقوی جراحی نمی‌خواهد این رشته را انتخاب کند و طراحی داخلی را بیشتر می‌پسندد. به نویسندگی رمان علاقه دارد، اما به نظرش علاوه بر درآمد کم این حرفه، نویسندگی شغل کاملی به حساب نمی‌آید. او کتاب‌های غیردرسی زیادی مطالعه می‌کند.

خانم جلیلی: پایه نهم است. کتاب‌خوان است و می‌خواهد در رشته روان‌شناسی تحصیل کند؛ اما خانواده می‌خواهند که او رشته تجربی یا ریاضی را انتخاب کند. با تلاش و گفت‌ووی بسیار، آن‌ها را راضی کرده که رشته تجربی نخواند. می‌کوشد آن‌ها را متقاعد کند با وجود استعدادش در ریاضی، رشته انسانی را انتخاب کند. مهم‌ترین چیز برای او آرامش و خیال آسوده است، حتی بیشتر از پول و درآمد. او فکر می‌کند در طبیعت بودن این آرامش را در او به وجود می‌آورد. باور ریحانه این است که خانم‌ها باید حتماً مستقل باشند و دستشان در جیب خودشان باشد. او به نوشتن هم علاقه دارد.

خانم حامدی: پایه نهم است. او می‌گوید که اگر پسر بود، رشته‌ها و حرفه‌های بیشتری را می‌توانست انتخاب کند، دوست دارد آتش‌نشان یا پلیس بشود. چند وقتی است که تیراندازی با اسلحه و همچنین بدن‌سازی را شروع کرده است و پنج سال است که پیانو می‌نوازد. به وکالت علاقه دارد. خانواده‌اش او را تشویق می‌کنند که به رشته تجربی برود. در حال حاضر هم اولویت او پزشکی یا داروسازی است.

خانم عرب نژاد: پایه نهم است و به بازیگری تئاتر علاقه دارد. ریاضی‌اش خوب است اما ترجیح می‌دهد رشته تجربی را انتخاب کند تا بتواند در آینده، در محیط‌های آزمایشگاهی، تحقیق و پژوهش کرده و چیزهای جدیدی کشف کند. در کنار این رشته، می‌خواهد تئاتر هم کار کند. او دوست دارد فردی مفید برای جامعه‌اش باشد و خانواده‌اش را که برگردنش حق دارند، سربلند کند. به نوشتن هم علاقه دارد.

خانم نقشگر: پایه هشتم است. سه سال است که تنبک و تار می‌نوازد و به اسکواش و شنا علاقه‌مند است. در تابستان و اوقات فراغت، بیشتر در کلاس‌های غیردرسی شرکت می‌کند. احتمالاً در رشته تجربی درس بخواند اما به وکالت و روان‌شناسی هم علاقه دارد. به دلیل مخالفت خانواده، روان‌شناسی را از لیست خط زده؛ البته خودش هم اصرار زیادی به انتخاب آن ندارد؛ به نظرش شغل خوب باید درآمد مناسبی داشته باشد.



سؤال اول:

به عنوان حرفه اصلی به کارهای ذوقی پیردازیم یا سرگرمی کنار کار؟

جلیلی: پزشکی شغلی است که وقت زیادی می‌گیرد. بعضی از پزشکان تا ساعت دو نیمه‌شب در مطب هستند و در کل پزشکی رشته سختی است و نمی‌شود هم‌زمان در رشته دیگری مشغول باشی. نظر خانواده مهم است اما کسی که قرار است در آن رشته تحصیل و کار کند خود شخص است؛ بنابراین ممکن است نظر دیگران برای او مناسب نباشد. بعضی وقت‌ها نمی‌شود دوتا رشته را کنار هم ادامه داد. من نویسندگی رمان را هم دوست دارم اما درآمدش کم است و شغل به حساب نمی‌آید. آدم باید دستش تو جیب خودش باشد و وابسته نباشد.

حامدی: پدر من مدیریت خواند و مدیر مدرسه شد؛ در کنارش هم تابلو می‌بافت که هر دو آن کارها برایش شدنی بود. ولی کسی که رشته سختی مثل پزشکی را انتخاب می‌کند می‌داند که نمی‌تواند رشته دیگری را هم در کنار آن ادامه دهد. اما رشته‌ای مثل نقشه کشی که من به آن علاقه دارم، بدون تحصیل دانشگاهی هم بازار کار دارد. من می‌توانم کلاس نقشه کشی بروم و از دانسته و خلاقیت خودم در این رشته استفاده کنم و در نهایت، از کارم لذت ببرم. جواب این سؤال کاملاً به این موضوع ربط دارد که اگر قرار باشد با عقل یا احساسم انتخاب کنم، همیشه عقلانی انتخاب می‌کنم و همیشه احساساتم را سرکوب می‌کنم. ضربه‌ای که احساسات به آدم می‌زند بیشتر است تا عقل.

عرب‌نژاد: من نمی‌توانم دوتا رشته را باهم بخوانم و موفق باشم. اگر دوباره به دنیا بیایم زندگی هنری را انتخاب می‌کنم و به دنبال موسیقی و یادگیری ساز می‌روم چون موسیقی روح آدم را جلا می‌دهد. هر وقت مشکلی براریم پیش می‌آید، می‌روم و پشت سازم می‌نشینم؛ ولی زندگی بدون پول نمی‌چرخد.

ایزدی: من فکر می‌کنم که آدم با تلاش می‌تواند دو تا رشته را هم ادامه دهد. مثلاً

وقتی از مقطع دکتری فارغ‌التحصیل شد سراغ کار نرود و مدتی پی‌علاقه‌اش برود. من و یکی از دوستانم چنین برنامه‌ای داریم که در کنار رشته خودمان رشته دیگری هم کار کنیم. مثلاً همین که یک بار بازیگری روی صحنه را تجربه کنیم، برایمان کافی است. همیشه آدم نمی‌تواند همه گزینه‌ها را انتخاب کند، هم در زندگی هم رشته تحصیلی. گاهی ممکن است بتوان از بین دو گزینه هر دو را انتخاب کرد و به هم ربط داد. یک جایی آدم باید بین دل و عقل یک کدام را انتخاب کند. من با توجه به آینده‌ام و شرایط خانواده‌ام انتخاب می‌کنم. خیلی‌ها می‌گویند که انتخاب خودمان مهم است و نه خانواده، ولی من معتقدم خانواده گردن ما حق دارد و ما باید آن‌ها را سربلند کنیم و باید دین خود رابه آن‌ها ادا کنیم و جوری انتخاب کنیم که خانواده هم راضی باشند. اما اگر یک چیزی را انتخاب کنی که در آینده مجبور شوی سختی بکشی و از جامعه طرد شوی، مطمئناً نباید آن را انتخاب کرد حتی اگر انتخاب دلی باشد. من آدم احساساتی هستم، اما درباره کار با عقلم تصمیم می‌گیرم. آدم اگر فکر والایی داشته باشد، می‌تواند کاری کند که سرگرمی و خوشی هم در کنار کار داشته باشد.

نقشگر: من سعی می‌کنم در کنار کارم با ورزش شاد باشم و هم درآمد کسب کنم. اینکه شغلان را دوست داشته باشیم بهتر است تا اینکه سراغ رشته دیگری برویم. مادرم می‌گوید پزشک سالمندان شدن آینده خوبی دارد چون در آینده تعداد سالمند زیاد خواهد بود، پس هم درآمد خوبی دارد و هم ارتباط با سالمندان جذاب است. البته من داروسازی را هم دوست دارم.



کاش یکی قصه‌اش را می‌گفت

مؤلف: شکوه قاسم‌نیا

ناشر: محراب قلم

چاپ اول: ۱۳۹۶

داستان درباره‌ی روزهای جنگ است و بمباران و موشک. پسری که معلولیت جسمی دارد، در بمباران آبادان پدر، مادر، خواهر و برادرش را از دست می‌دهد و فقط او می‌ماند و مادر بزرگش. آن‌ها مجبور می‌شوند به تهران بیایند و در ساختمانی ساکن شوند که برای جنگ‌زده‌ها در نظر گرفته‌اند. پسرک هر کاری که از دستش برمی‌آید برای مادر بزرگ انجام می‌دهد؛ ولی دل مادر بزرگ نرم نمی‌شود تا اینکه...



مفید بوده است و می‌تواند الگوی بقیه شود. آدم باید برای به‌دست آوردن چیزی که می‌خواهد بجنگد؛ اینکه بگویی به من اهمیت نمی‌دهند پس من هم بی‌خیال می‌شوم خوب نیست. در نتیجه خودم باید دنبال کار بروم، اگر آدم در زندگی‌اش چالش نداشته باشد که نمی‌تواند خودش را محک بزند. من بازیگری تئاتر هم دوست دارم اما پدر و مادرم راضی نیستند و از طرفی آینده‌ی خوبی هم ندارد.

نقشگر: اگر هیچ مانعی نبود وکالت می‌خوانم در حال حاضر هنوز خیلی قطعی انتخاب نکردم. در خانواده کسی را ندارم که بتوانم با اومشورت کنم تا با رشته‌ها آشنا شوم و موانعش را بشناسم. اما سال دیگر قرار است پدر بزرگم که پزشک است من را از نزدیک با فضای شغل پزشکی آشنا کند. اما اگر مانعی برای رسیدن به شغل مورد علاقه‌ی فرد وجود داشته باشد و اگر این شغل برای آینده‌اش خوب باشد و آن را دوست داشته باشد باید ادامه بدهد و بجنگد.

سؤال دوم:

موانع را چطور بشناسیم و با توجه به آن‌ها چطور انتخاب کنیم؟

جلیلی: من معمولاً با کسانی که در آن رشته فعالیت می‌کنند، مشورت می‌کنم تا خوبی‌ها و موانع آن را بشناسم. پدر من پزشک است و همه فکر می‌کنند که من هم باید به راه پدرم برم. در ایران همه باید به دانشگاه بروند، بعد به‌خاطر خانواده یا به‌خاطر جامعه باید پزشکی بخوانند در صورتی که ممکن است چندان موفق هم نباشند. من خیلی درس زیست‌شناسی را دوست دارم اما از خون و چاقو می‌ترسم. رشته‌ی معماری داخلی را خیلی دوست دارم که اگر پدر و مادرم راضی شوند، همین رشته را می‌خوانم. به‌نظر من اگر کسی رشته‌ای را دوست دارد باید برایش بجنگد. اما اگر حتی ذره‌ای شک داشته باشد نمی‌تواند ادامه دهد.

حامدی: من برای اینکه رشته مورد علاقه‌ام را بشناسم، ده روز پانسیون دانشگاه تهران شدم. این برنامه برای کنکوری‌های فرزندان بزرگوار شده بود. حالا فقط می‌خواهم دانشگاه تهران قبول شوم، چون بعد از تحصیل همه به مدرک نگاه می‌کنند. از طرفی من خوشم نمی‌آید دندان کسی را درست کنم اما خانواده‌ام می‌گویند تجربی را انتخاب کنم. من رشته‌ی روان‌شناسی و روان‌کاوی را دوست دارم ولی در ایران حق مشاوره کمی می‌گیرند. خیلی‌ها هم در ایران شغل دوم دارند یا در رشته‌ی خودشان کار نمی‌کنند.

عرب‌نژاد: خانواده‌ام باور دارند که هر کاری را که شادم می‌کند باید انجام بدهم؛ فرقی نمی‌کند در هنرستان درس بخوانم یا در رشته‌ی انسانی. اول می‌خواستم وکیل شوم. عمه من هم وکیل است اما به من توصیه می‌کند که اگر شک داری، این رشته را انتخاب نکن چون ممکن است درس بخوانی و موفق نشوی و برای تغییر رشته دیر باشد. به‌نظرم پزشک بودن در ایران بهترین شغل است. می‌شود وکیل هم شد اما وقتی پرونده نباشد زندگی با درآمد کم سخت است. من برای اینکه رشته و دانشگاه مورد علاقه‌ام را بشناسم به دانشگاه شهید بهشتی رفتم. البته چون برادرم هم در رشته‌ی تجربی تحصیل کرده به من مشاوره داده است و رشته‌ی پزشکی را کمی می‌شناسم.

ایزدی: در جامعه ما در بعضی موارد برای خانم‌ها تبعیض‌هایی وجود دارد؛ به‌همین دلیل خیلی از خانم‌ها عقب‌نشینی کرده‌اند. اما اگر یک نفر برخلاف این نظرات بلند شود و تحول به وجود بیاورد هم زندگی خودش را ارتقا داده هم برای بقیه



هنر زندگی



• زیر نظر علیرضا لبش

• تصویرگر: محمد رضا اکبری
• تصویفات: میثم موسوی
• نقیسه
• تصویرگر صفحات: ذبین نقیسه
• حمید کاظمی

یک روز برفی و مدرسه



چی می شد حالا یه
امروز رو از تمهیل
لزت نمی بردیم.

تا وقتی من رو دارید
می تونید از تمهیل
و درس فونرن
لزت ببرید.

بهترین مدیرا

من تاول زد م از
بس که از درس فونرن
لزت بردم

یعنی امروز
مدرسه تعطیل
نیست؟

فراکنه همیشه سالم باشی
چابک و فعال و مقاوم باشی

فضای قلبت فوش و فرم باشه
کارگوارشت منظم باشه

نای و طمالت به فطر نیفتن
پا و سرت به دردسر نیفتن

فراکنه درد و بلا نبینی
تو زندگی، رنگ دروا نبینی

اما مه وقتا نافوشی هم می آد
خارته ای سراغ آدم می آد

قوبه حریف احتمالش بشیم
پاتک دفع خندهالش بشیم

بیمه از اونجا که حمایتگره
بیمه شدن از همه چی بهتره

وقت فطر، دست حمایت می شه
باعث تقلیل فسارت می شه

همیشه همراهت و دمساز ته
فلاصه که کار راه انداز ته

پاتک دفع ضد حال

مصطفی مشایخی



قرارداد مدیریت بهره‌وری در مهر ف آتب،
برق و گاز در فانه

طرفین قرارداد:

طرف اول: آقا / خانم

دانش آموز کلاس

طرف دوم: اعضای خانواده شامل:

.....

موضوع و مدت قرارداد: به موجب این قرارداد

از تاریخ ۱۱ / ۱ به مدت یک سال طرف

اول مبتنی کمان بهره‌وری در مهر ف آتب، برق

و گاز در فانه می‌شود و همه اعضای خانواده

موظف هستند تا زیر نظر کمیته کمان در مهر ف

چرا هر فیهویی کنند.

ماده اول: مابه‌التفاوت هزینه‌های آب، برق

و گاز در هر دوره با دوره مشابه سال قبل،

۵۰-۵۰۰ بین طرف اول و خانواده تقسیم

می‌شود که بهتر است خانواده ۵۰۰ ر صد سوم

مدیریت انرژی

مهدی فرج‌الهی



فرد را با زبان فوش به طرف اول بپوش.
ماده دوم: هر کدام از اعضای خانواده که عمداً
یا سهواً لامپی را بی‌پوشت و بی‌استفاده روشن
گذارد؛ وای بر او و وی موظف است یک عدد
بستی به سلیقه طرف اول برای او بخرد.
تبصره ۱: این ماده شامل همه وسایل برقی،
گازی و آبی می‌شود.
تبصره ۲: در صورتی که عفو مقررم خانواده
پیش از سه بار مرتکب این عمل شود،
باید به مدت یک هفته هر روز با طرف اول
پلی استیشین بازی کند و بیازد.
قرارداد در دو ماده و دو تبصره تنظیم شده و از
تاریخ ۱ / ۱ لازم‌الاجراست.

امضای طرف اول

امضای اعضای خانواده

امضای شاهر

بستی فروش محل

هستیلکو

• مهدی فرج‌اللهی



بیمه به‌زیان ساده یعنی اینکه با هم‌کلاسی‌هایمان پول روی هم بگیریم تا مثلاً اگر «دوچرخه یا پلی‌استیشن هر کدام از بچه‌ها به قفازفت، با آن پول‌ها دوچرخه‌اش را تعمیر کنیم یا برایش یک «دوچرخه نو بگیریم. کاری که سربازان رومی چند هزار سال پیش می‌کردند به این شکل که اگر خودشان در جنگ به دیار باقی شتاییده می‌شدند قانوناً دشان می‌توانستند با آن پول‌ها امر معاش کنند و آدامس و پیپس و پفک و بستنی بخرند.

پول‌ها امر معاش‌کننده و آرامس و پیپس و پفک و بستنی بخرند.

به‌زیان ساده‌تر بیمه یعنی همه پول توجیبی‌مان را در یک هیب گذاریم شاید بیمان سوراخ باشد. کاری که چینی‌ها هزاران سال پیش می‌کردند و اگر قرار بود معموله‌ای از پاستیل و لواشک را با کشتی به جایی ببرند، آن را در بندر کشتی می‌گذاشتند که اگر یکی از کشتی‌ها هشتیلکو شده، دستشان به جایی بندر باشد و چیزی داشته باشند که بتوانند سق بزنند.

به‌زیان بسیار ساده‌تر بیمه عقده‌ای است که به‌موجب آن یک طرف (بیمه‌گر) تعهد می‌کند در ازای پرداخت وجه (حق بیمه) از طرف دیگر (بیمه‌گزار) در صورت وقوع حادثه، خسارت وارده بر او را پس از گذراندن هفت قان رستم بپردازد و به همین خاطر، گاهی بیمه‌گزار کلاً بی‌خیال عقده می‌شود و می‌گوید: «حق بیمه‌ام ملال، جانم آزاد».



مفترع بزرگ

• شروین سلیمانی

دوست دارم که مفترع بشوم
در جهان پدیده‌های جدید
تا برای رفاه آدم‌ها
بکنم اختراع‌های مفید

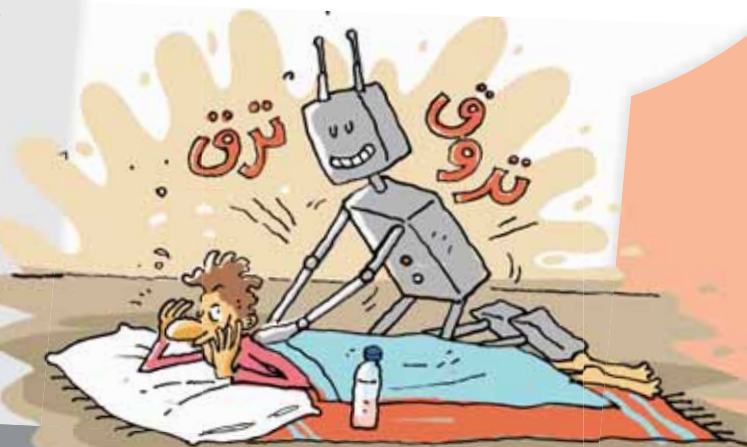
کفش برقی بسازم و با آن
کل دنیا و همه را بروم
یا کنم اختراع شلوازی
که بیوشم به آسمان بروم!

ایده‌های بزرگ هم دارم
مثلاً بالشی پر از سنسور
این ورزش صفتی لمسی کیبورد
آن ورزش بیست اینچ مانیتورا

یا بسازم زیات باهالی
که دهد صبح و عصر ماساژم
وقت‌هایی که دپرس و پکرم
ببدر پارک یا به پاساژم!

بکنم اختراع خودکاری
که به‌جای من امتحان بدهد
هر سوالی که بی‌هوا آمد
پاسخش را به من نشان بدهد

اختراعات من فقط این نیست
بیش از این برمی‌آید از دستم
باز اگر اختراع لازم بود
بندره در خدمت شما هستم!





مدرسه و جاج

علی درازحدود

● مشاور عزیز سلام، راستش همیشه که بچه‌ها مشکل نرزانند، یک زمانی هم بزرگترها دچار مشکلاتی می‌شوند که گره‌اش فقط به‌دست توانای شما باز می‌شود. مشکل من از جایی شروع شد که یک روز چشمم باز کردم و دیدم به‌جای این که پسرم را به اسمورسم من بشناسند، مرا با اسمورسم پسرم می‌شناسند! یعنی بر خلاف اینکه بچه‌ها هرچرا می‌روند برای اینکه بیشتر تمویلات بگیرند، می‌گویند من می‌شناسم!

پسر فلانی هستم، مرا وقتی بیشتر تمویل می‌گیرند که می‌فهمند پسر فلانی هستم! شاید باور نکنید ولی الان سال‌هاست که حتی کسی اسم مرا هم صدا نمی‌کند و همه مرا به اسم «پسر فلانی» صدا می‌کنند! اگر به جایی رسیدم که فورم هم اسمم را فراموش کردم و بعد از کلی جست‌وجو بالاخره شناسنامه‌ام را پیدا کردم و دیدم اسمم ال‌مینیتر است. فواستم از همین تریبونم از همه بچه‌ها و بزرگ‌ترها درخواست کنم از این به بعد مرا ال‌مینیتر صدا کنند تا بتوانم دوباره اعتماد به‌نفسم را به دست بیاورم و از زیر سایه اسم پسرم خارج شوم.

ارادتمند شما

پدر پسر شجاع... نه! بی‌شخصیت! ال‌مینیتر!

مشاور: واقعا فوش‌حالم که بعد از سال‌ها بالاخره اسم واقعی شما کشف شد پدر پسر شجاع... نه! بی‌شخصیت! ال‌مینیتر عزیز! ولی فبی، می‌دانید وقتی مردم به چیزی عادت می‌کنند، دیگر ترک کردن آن دشوار است. شما که این همه سال سوختید و ساختید، به‌فقط پسران این پدر سال آخر عمر را هم درزان روی چکر بگذارید؛ چون راستش مسئله اصلی الان مربوط به پسر پسران است که برای نامه نوشته و می‌گویند از این که همه او را «پسر پسر شجاع» صدا می‌کنند ناراحت است و دلش می‌خواهد برای خودش یک اسم داشته باشد. الان هم با اجازه شما بروم بنشینم فکر کنم بینم چه راهی می‌توانم هادی نویمان بگذارم که بلائی که سر شما آمد، سر این طفل معصوم نیاید! با اجازه...»



تنها نیستی که بتوانی غصه تبخیزی را که بر تو روا می‌شود بگیری!

از مدتی تمام بچه‌های هوان به همین مشکل تو دچار می‌شوند و دیگر در هوان تجربه‌های هم می‌توانی کشفت را به قیمت فوبی به والدین بفروشی، هم پس و خبر و نگرند. دنبال کشف فرمول انتقال این ویژگی به بقیه بچه‌ها باشی... این طوری هم می‌توانی کشفت را به قیمت مشکل تو دچار می‌شوند و دیگر در هوان از مدتی تمام بچه‌های هوان به همین مشکل تو دچار می‌شوند و دیگر در هوان تنها نیستی که بتوانی غصه تبخیزی را که بر تو روا می‌شود بگیری!

مشاور: پینوکیو جان، به‌جای نگاه کردن به نیمه فالی نیمه فالی

این مشکلی که داری، به نیمه پر آن فکر کن! آن هم اینکه بسیاری از پدر و مادرها آرزو دارند فرزندانشان مثل تو بوند و به‌ممنوع دروغ گفتن، دماغشان دراز می‌شود و می‌توانستند هیچ آن‌ها را بگیرند! پس بهتر است به‌جای گله و شکایت و غرور و نگرند، دنبال کشف فرمول انتقال این ویژگی به بقیه بچه‌ها باشی... این طوری هم می‌توانی کشفت را به قیمت مشکل تو دچار می‌شوند و دیگر در هوان از مدتی تمام بچه‌های هوان به همین مشکل تو دچار می‌شوند و دیگر در هوان تنها نیستی که بتوانی غصه تبخیزی را که بر تو روا می‌شود بگیری!

قربان شما پینوکیو





عصای دست

• مصطفی اراکی

برف زیادی باریده بود. در حالی که نیم‌نگاهی به صغفه‌های کتابم و نیم‌نگاهی به مناظر زیبای اطراف می‌انداختم، به طرف مدرسه می‌رفتم. پیرمردی جلو آمد و با نشان دادن عصای شکسته‌اش گفت: «همین الان شکست، تا اون کوفه بالای عصای دستم می‌شی؟ الهی غیر ببینی!»

زیر بغلش را گرفتیم و وقتی راه افتادیم، گفت: «چوب آبنوسه. برادر ۳ بیست سال پیش از هندوستان برام آوردش. تو می‌دونی پایتخت هندوستان کجاست؟» جواب دادم: «دهلی.» گفت: «آخرین! معلومه جغرافیت فوبه.»

زنگ اول امتحان علوم داشتیم؛ می‌ترسیدم ۳ دیرم بشود. پیرمرد به یکی از آشنایانش رسید و در حالی که به من تکیه داده بود از هر دری سخن گفتند. یواشکی ۳ گوشش گفتم: «امتحان دارم باید تا پنج دقیقه دیگه مدرسه باشم.» پیرمرد فیلی فونسر گفت: «می‌رسی. امتحان قوه آبه نه؟» فیلی طول کشید تا آن‌ها از هم جدا فحظی کردند و به راه افتادیم. پیرمرد از قدیم‌ها تعریف کرد: «اون وقت‌ها که ما به سن و سال تو بودیم، اون قدر برف می‌اومد که توی کوفه تونل می‌زدیم. تا صبح سه بار پشت بوم‌ها رو پارو می‌کردیم.» چند قدمی نرفته بودیم که پای پیرمرد لیز خورد و افتاد روی زمین. به سفتی از روی زمین بلندش کردم. خودش را تکان داد و گفت: «فکر می‌کنم کمرم عیب کرده؛ منو ببر در مانگه اون ور فیابون ببینم چه بلایی سرم اومده.»

با هم رفتیم در مانگه و زنگ زدیم پسرش آمد. از وقت امتحان بیست دقیقه گذشته بود. امکان داشت به جلسه راهم نرهند، اما دوان‌دوان به طرف مدرسه رفتم. در حالی که از نفس افتاده بودم ۳ دیرم در مدرسه بسته است. ناامید به در نگاه کردم. همان موقع، رهگذری که از آتبارد می‌شد گفت: «بچه‌جون، امروز به خاطر اینکه برف اومره مدرسه تعطیله.»

واریت‌ساز

• سیدصحن صفاری (ناخدا)

عاشق فواب صبعم اما میف
باید از فواب فوش پیرهیزم
من بیپاره دانش آموزم
باید از فواب زود برهیزم

چای داغی بر این بدن بزئم
صورت‌تم را پنان رفو بکنم
بعد دنبال لنگ جورابم
قانه را باز زیر و رو بکنم

بعد با آن دو چشم فواب آلود
زیر کلی فشار در سرویس
در ترافیک شور تا مقصد
کل رگ‌هام می‌شود واریس

بروم در کلاس بنشینم
بزئم پرت روی فرد بغل
تا معلم مرا صدا بزئم
پاشو از فواب بچه تنبل

درس و تمرین و زحمت و فرمول
مشق‌ها روی هم تلنبار است
آه این هفته امتحان داریم
درس خواندن چه قدر دشوار است

صبح‌ها فواب اگر چه می‌پسبم
موره‌ای فواب نیست در شطرنج
توی این بازی سیاه و سفید
کنج ممکن نمی‌شود بی‌رنج



آدم برفی فضایی

علیرضا لبیش



سامان: بچه‌ها به نظر شما با این برفی که داره می‌باره، فردا مدرسه تعطیل می‌شه؟

محسن: از آسمون سنگم که بیاره مدرسه ما تعطیل بشو نیست.

فرهاد: پارسال که سیل اومد یارتون نیست؟ آقای مدیر به قایق اشاره کرده بود، اومده بود دنبالمون بریم مدرسه.

سامان: فکر کنم فردا مثل اسکیموها سورتمه دنبالمون می‌فرستن.

شهرام: آره دو متر برف بیار و فونه‌هامون زیر برف بره چی؟

کامران: اون وقت با بالگرد می‌آن دنبالمون. نه به خاطر اینکه به ما کمک برسونن، فقط برای اینکه بپریمون مدرسه.

سعید: آره باد و بوران شر و بالگرد نتونست بلند شه چی؟

حمید: فکر کنم با پهپاد بی‌سرنشین می‌آن سراغمون و تا آخر ساعت مدرسه به صورت مجازی بهمون درس می‌دن.

سامان: آره طوفان و سرما پهپاد و فراب کنه چی، اون وقت تعطیل می‌شیم؟

سپیل: بعید می‌دونم. شاید از سیستم پایه‌یابی ذرات استفاده کنن و ما رو توی فونه به انرژی تبدیل کنن و بعد توی مدرسه دوباره به ماده تبدیل کنن و سر کلاس درس حاضر بشیم.

سامان: آره سیستم پایه‌یابی ذرات به خاطر اختلال امواج دچار مشکل بشه چی؟ اون وقت به نظر تون تعطیل می‌شیم؟

کامران: فکر کنم به راه دیگه پراشون می‌مونه. اینکه با آرم فضایی‌ها ارتباط بگیرن و از شون بتوانن با فناوری پیشرفته‌شون ما رو بیرون مدرسه.

سپیل: بعید می‌دونم که دیگه کار به اونجا بکشه. قطعاً آره این قدر اوضاع هوا فراب بشه، مدرسه رو تعطیل می‌کنن.

مهرداد: من مطمئن نیستم. شاید تعطیل بکنن شاید تعطیل نکنن.

فرزاد: بچه‌ها من دارم به امواجی از فضا دریافت می‌کنم. مثل اینکه آرم فضایی‌ها به درخواست مدرسه جواب مثبت دادن.

مهرداد: به برفه دیگه؛ نمی‌خواهید تعطیل کنید، قوب نکنید، چی کار به کار آرم فضاییا دارید؟



سال به سال، در بیخ از پارسال

هاکمی ظالم روزی از دروازه شهر بیرون می‌رفت. یکی را دید که بزغاله‌ای را خریده و با خود به شهر می‌برد.
 هاکم گفت: «این بزغاله را چند خریده‌ای؟»
 مرد گفت: «فانه‌ای داشتم، فروفتم و این بزغاله را خریدم.»
 هاکم گفت: «پقدر، امقی با یک فانه فروفته‌ای و با قیمتش یک بزغاله خریده‌ای؟»
 مرد جواب داد: «به لطف شما، سال بعد، همان فانه را به قیمت یک مرغ می‌خرند.»



پس فردا آمد

مردی از سفر برگشته بود.
 از او پرسیدند: «کی آمدی؟»
 گفت: «پس فردا!»
 گفتند: «پس فردا که هنوز نیامده.»
 گفت: «پیش افتادم که پس نیفتد.»



من پالتو را رها کرده‌ام، پالتو مرا اول نمی‌کند

روزی معلمی با شاگردانش کنار رودخانه‌ای می‌رفتند. معلم لباس نازکی پوشیده بود و از سرما می‌لرزید. فرسی را سیلاب از بالای کوهستان آورده بود. فرس بیوش بود و سرش زیر آب بود.
 شاگردان به معلم گفتند: «نگاه کن! پالتوی پوستی در آب افتاده و می‌رود. برو و آن را از آب بگیر و بیوش فرس بگیر.»
 معلم از زور سرما داخل آب پرید تا پالتو را بگیرد. اگر معلم از زور سرما دنگ انداخت و معلم را بیوش و اگر به هوش آمد و دنگ انداخت و پالتو را بیوش می‌شوی، شاگردان گفتند: «اگر می‌توانی پالتو را بیوش کن و اگر نمی‌توانی و لاش کن که داری غرق می‌شوی.»
 معلم گفت: «من پالتو را اول کرده‌ام. اما پالتو مرا رها نمی‌کند.»



لذت یافتن از یافته، به

کسی شتری گم کرده بود. در کوچه و خیابان صدا می‌زد که هر کس شتر گم شده مرا پیدا کند، شتر را به عنوان مزدگانی به خودش می‌دهم.
 یکی به او گفت: «این چه فایده‌ای برای تو دارد؟»
 گفت: «لذت پیدا کردنش برای من می‌ماند.»

عصر جدید مدرسه

روح انچه احمدی
 تصویرگر: نگین نقیه



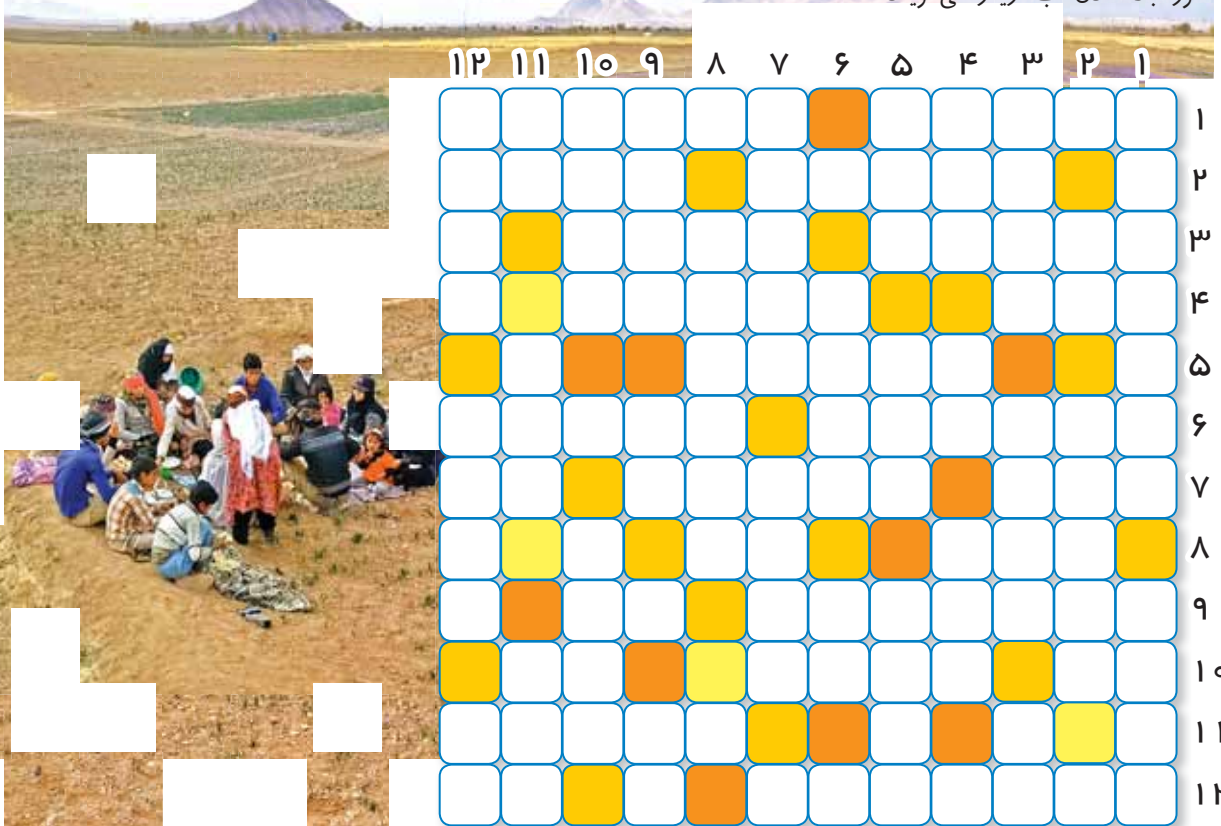
برای شرکت در
 مسابقه استعدادیابی
 شورای دانش آموزی
 مدرسه، از توانایی‌های
 خود فیلم بگیرید و
 برای ما بفرستید.



من این قهرمانی رو به معلم ورزشم
 تقدیم می‌کنم و ازش می‌خوام که
 نمره ورزشم رو درست کنه!

افق

۱. روز کار نیست - زاویه بیشتر از ۹۰ درجه را می‌گویند. ۲. آمال و آرزو - احمق ۳. یکی از حواس پنجگانه - گوش دادن مخفیانه ۴. موی پشت گردن شیر - پیاده نیست. ۵. تیرگی و عداوت بین دو نفر را می‌گویند. ۶. هم‌رنگ شدن با محیط برای مخفی شدن - متورم شدن سیاهرگ‌ها موجب این بیماری می‌شود. ۷. وحشی و سرکش نیست - روشنایی ماه در شب - یکدنگی و عناد کردن. ۸. گروهی از تیم‌های ورزشی را که به طور مرتب با یکدیگر مسابقه می‌دهند - پوشش زمین بیابان را تشکیل می‌دهد. ۹. مأموری که در ایستگاه‌های قطار وظیفه تغییر دادن سوزن‌های ریل را دارد - شل و ول ۱۰. خاک کوزه‌گری - برق آبی که از اتصال ناگهانی دو سیم برق به وجود می‌آید - حرف صریح ۱۱. پایتخت مصر ۱۲. منعکس شدن نور - بالا آمدن آب دریا را می‌گویند.



عمودی

۱. زمین کشت برنج را می‌گویند - تصویر خیالی از آب در بیابان
 ۲. تکرار یک حرف - ریاکار و چرب‌زبان ۳. ناقص نیست - پاکیزه
 - حرص و طمع ۴. رود مرزی بین ایران و جمهوری آذربایجان و ارمنستان - همراه با شلوار می‌آید - نابرده رنج ... میسر نمی‌شود.
 ۵. گلهٔ گاو و گوسفند - تله - کلمه‌ای قدیمی به معنی جوان
 ۶. تعدادش در قرآن کریم صد و چهارده تاست - سفید به زبان آذری
 ۷. حجمی از شیشه یا پلاستیک برای تجزیه نور - متضاد کلمهٔ سیراب
 ۸. عاجز ۹. شخصی متفکر و اندیشمند - مایهٔ حیات - صد متر مربع
 ۱۰. یکی از بخش‌های مهم دستگاه گوارش - آیهٔ الکرسی در این سوره آمده است. ۱۱. مفرد اجداد - ترن روی آن حرکت می‌کند - بخشندگی و سخاوت ۱۲. در قدیم برای روشن کردن موتور اتومبیل از آن استفاده می‌شد. یکی از ارکان نماز - زدن توپ با سر را می‌گویند.



عکاس: بهزاد نعمتیان از جشنواره عکس رشد
مهریم فردی

فصل آدم بر فسی

هم پاتوقی‌های با معرفت سلام.

آدم‌ها دوست دارند نظر دیگران را درباره خودشان بدانند. این خیلی طبیعی است. به شبکه‌های مجازی دقت کرده‌اید؟ همه‌شان بر اساس همین اصل ساده هستند. عکسی به اشتراک می‌گذارید، چیزی می‌نویسید و منتظر می‌نشینید تا بقیه نظر خودشان را درباره مطلب شما بنویسند. اصلاً اشکالی ندارد چنین کاری انجام دهید، ولی اگر زیاده‌روی کنید، بعد از مدتی، دیگر برای خودتان زندگی نمی‌کنید؛ طوری زندگی می‌کنید که طرف‌دار بیشتری داشته باشید و این اصلاً خوب نیست. به این موضوع فکر کرده‌اید؟ راستش نمی‌خواستم درباره فضای مجازی حرف بزنم. می‌خواستم درباره هنرمندان بنویسم. همه کسانی که کار هنری انجام می‌دهند، به مخاطبشان فکر می‌کنند. نویسندگان، شاعرها، نقاش‌ها و... دوست دارند نظر مخاطبان را بفهمند تا در کارشان پیشرفت کنند. این موضوع هم برایشان لذت‌بخش است، هم ضروری. هنرمندی که هیچ بازخوردی از مخاطبش دریافت نکند چطور می‌تواند پیشرفت کند و آثار بهتری بیافریند؟ پس اگر می‌خواهید رشد نوجوان به سلیقه شما نزدیک‌تر شود، درباره کار هنرمندانی که با این مجله همکاری می‌کنند نظر بدهید؛ درباره داستان‌ها، شعرها، تصویرها، صفحه آرایی و... دوستان هنرمند شما منتظرند. راستی اسمتان را هم فراموش نکنید.

زبان سرخ سرسبز می‌دهد بر باد!

انسان عاقل همیشه قبل از سخن گفتن یا تصمیم‌گیری، فکر می‌کند. انسانی که کم سخن می‌گوید، کمتر گناه می‌کند و سرزنش نیز نمی‌شود و در آخر، چه در این دنیا و چه در آن دنیا، نه دلی را می‌شکند و نه برای حرف‌های نادرست و نابجای خود عقوبت می‌بیند. او همیشه قبل از سخن گفتن، حرف خود را در ترازویی سبک‌سنگین می‌کند و بعد از ارزیابی، آن را بر زبان می‌آورد.

محدثه یابچی از تهران



سلام به پاتوقی‌های عزیز و مهربون. ما کلاس نهمی‌ها چطوری می‌تونیم دوباره از پاتوق حمایت کنیم؟ راستش دلمون برای پاتوق و مجله خوبتون تنگ می‌شه. پایه دهم هم بخش پاتوق داره؟

یگانه امیری ۱۵ ساله از کامیاران

یگانه جان، ما هم دلمان برای دوستان با معرفت‌مان تنگ می‌شود. ولی خوش‌حالیم که از این مقطع گذشتید و وارد دوره جدیدی شدید. شما الان می‌توانید مجله رشد جوان را بخوانید. آن‌ها هم صفحه‌ای شبیه همین پاتوق خودمان دارند به نام «پیام نورسیده». موفق باشید.

■ سلام. درخواست می‌کنم بخش شعر را بیشتر کنید. سپاسگزارم.
 بوی گل‌های رز به یادم می‌آید
 ساز زیبایی پرستوها به یادم می‌آید
 فکر می‌کنم لحظه‌های خوش فرا می‌آید
 کوله‌بار خنده و شادی فرا می‌آید
 کاش می‌شد خیابان‌ها نبود
 کاش خبر از دود ماشین‌ها نبود
 کاش آسمان این شهر شلوغ
 پُر دود و آلوده نبود

محیا فتحعلی بیگی - پایه نهم از استان اصفهان

دلیل مدرسه نرفتن

مامانم از من پرسید: «ساعت هفت شد. چرا به مدرسه نمی‌روی؟»
 پاسخ دادم: «آخر ناظم‌مان به من حرفی زده است که تا آن حرف را پس نگیرد، پایم را در مدرسه نمی‌گذارم.»
 مامان گفت: «مگر چه گفته که این قدر ناراحت شدی؟»
 گفتم: «گفت که از فردا دیگر حق نداری به مدرسه بیایی.»
 چه بچه حرف گوش کنی!
 سروش کیا - پایه هفتم

راه‌های ارتباطی شما برای ارسال متن و داستان، پیام‌نگار مجله است به نشانی:
nojavan@roshdmag.ir
 و یا شماره پیامک ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۶
 برای نقد و نظر. لطفاً حتماً شهر و پایه تحصیلی خودتان را هم برای ما بنویسید. از انتشار مطالب و نظرات بدون اطلاعات کافی معذوریم.

■ گزارش‌های خوبی دارید. اگر می‌شه گزارشی درباره اینکه چگونه می‌تونیم فوتبالیست خوبی باشیم و از چگونگی ساخت برنامه ستاره‌ساز گزارشی تهیه کنید.
 دوست عزیزم، کاش اسمتان را هم می‌نوشتید. چشم حتماً به مسئول صفحه گزارش اطلاع می‌دهیم.

پاییز

دم غروب است
 یک عصر دلگیر پاییزی
 بیا توی ایوان
 جرعه‌ای چای بنوش
 صفحه‌ای شعر بخوان
 باد می‌وزد
 گوش بسیار به موسیقی طنین‌انداز درختان
 برگ‌های زرد و نارنجی رقص کنان
 می‌روند تا بی‌کران
 آوای جادویی پرندگان
 سیب‌های سرخ چشمک‌زنان
 نوای بشنواز نی حکایت کنان
 همه خبر می‌دهند
 از پاییزی جاودان....
 مهتا اسماعیلیان
 مهتا جان، دوست قدیمی پاتوق، ممنون که باز هم از شعرهای قشنگت برایمان فرستادی.

■ سلام من می‌خواهم این مطلب را به دوستم تقدیم کنم که یک سال است از هم جدا شده‌ایم.
 مبینا فرخی، دوست عزیزم، می‌خواهم بدانی هر جایی که هستی امیدوارم حالت خوب باشد. می‌خواهم بدانی از روزی که از هم جدا شدیم، دلم خیلی برایت تنگ شده.

هاجر افقی پایه هشتم از تبریز

هاجر جان، پیامت را که خواندم، یاد دوست قدیمی خودم افتادم که سال‌ها او را گم کرده بودم. نمی‌دانم چند سال شد، ولی همیشه دل‌تنگش بودم. هیچ نشانی و شماره تلفنی از او نداشتیم. یک روز زنگ خانه‌مان را زدند و وقتی در را باز کردم، دوست قدیمی‌ام را پشت در دیدم. راستش اولش نشناختمش، خیلی عوض شده بود. هیچ وقت هیجان و خوش‌حالی آن روزم را فراموش نمی‌کنم. امیدوارم تو هم دوستت مبینا را پیدا کنی و مثل آن روز من خوشحال شوی. اگر دوستت را پیدا کردی، به ما هم خبر بده.

عروسک کوکی

در دنیای پیرامون ما تولید و مصرف گویی برادر همدن و اما در این جریان از مصرف چیزی به جا می‌ماند به نام وسایل دور ریز یا ضایعات . هنر وقتی به کمک این وسایل دور ریز می‌آید زیبایی می‌سازد و زندگی به دور ریختنی‌ها می‌بخشد.



وسایل مورد نیاز





- مقداری از گونی را به صورت گرد برش زده و درون آن الیاف می گذاریم.
- سپس با نخ به این شیوه جمع نموده و گره می زنیم.
- و بعد دو کنف یکی کوتاه و دیگری بلند برش زده و هر دو جهت آنها گره زده و از وسط کنفها با چسب به انتهای سر عروسک می چسبانیم.
- پس از سر و دستها حالا نوبت به بدن عروسک است که با مقداری الیاف و پارچه و کوک زدن به بدن فرم داده و می دوزیم.
- و حالا با پارچه های اضافی و دور ریز به سلیقه خود با چسب زدن یا کوک زدن برای عروسک خود لباس می دوزیم.
- حالا نوبت موهای عروسک است که چند لایه کاموای رنگی را پیچیده و برش می زنیم.
- پشت سر عروسک را با چسب می پوشانیم.
- به این ترتیب کاموای را روی چسب ثابت می کنیم.
- چشمها را با استفاده از دکمه های اضافی در منزل می چسبانیم.
- لبها را به این شیوه با کوک می دوزیم.

لشحه پیاز

فیله‌ها را در ظرفی بریز و نمک، فلفل سیاه، سیر له شده، پودر پاپریکا، تخم گشنیز (پودر شده) و آب‌لیمو را اضافه کن و خوب مخلوط کن. نیم ساعت داخل یخچال بگذار تا ادویه‌ها حسابی به خورد آن برود. پیاز را خلالی خرد کن و در تابه‌ای که کمی چرب شده بریز. زیاد روغن نریز، به فکر سلامتی خودت باش. همین که پیاز کمی نرم شد، فیله‌ها را به آن اضافه کن. شعله گاز را کم کن تا فیله‌ها آب بیندازد و آرام آرام بپزد. فیله بدون اضافه کردن آب هم به راحتی می‌پزد. آب فیله‌ها که تبخیر شد، قارچ‌های خرد شده را اضافه کرده و شعله را زیاد کن. سپس آن را هم بزنی تا قارچ‌ها بپزد. شعله آن قدر زیاد نباشد که تمام گاز روغنی و کثیف شود. حالا فلفل دلمه‌ای را اضافه کن و دوباره هم بزنی تا نرم شود. اگر فلفل‌ها را هم‌زمان با قارچ اضافه می‌کردی، آب می‌انداخت.

مواد لازم:

- قارچ: ۲۰۰ گرم ■ پیاز: ۱ عدد
- فیله بوقلمون یا مرغ (نواری خرد شده): ۲۵۰ گرم
- ساقه کرفس: ۲ عدد ■ فلفل دلمه‌ای: ۱ عدد
- نمک و فلفل سیاه و زردچوبه: به مقدار لازم
- فلفل پاپریکا: ۱ قاشق چای خوری
- تخم گشنیز پودر شده: ۱ قاشق چای خوری
- گوجه‌فرنگی: ۱ عدد
- سیر: ۱ حبه ■ آب‌لیمو: به مقدار لازم
- نان لواش: ۴ عدد

مواد لازم برای تهیه سس:

- سس خردل: ۲ قاشق غذاخوری
- ماست چکیده: ۱ فنجان
- گشنیز تازه خرد شده: ۱ قاشق غذاخوری
- نعناعی تازه خرد شده: ۱ قاشق غذاخوری
- آب لیموترش: ۱ قاشق غذاخوری
- روغن زیتون: ۱ قاشق غذاخوری
- پیازچه خرد شده: ۱ قاشق غذاخوری

روش تهیه سس:

■ ماست چکیده و سس خردل را داخل یک ظرف دیگر بریز. امان از دست طرف دیگر! چقدر باید طرف بشویی؟! ■ روغن زیتون، نعناع و گشنیز، پیازچه، نمک و فلفل را اضافه کن و خوب هم بزنی. ناخنک هم بزنی بد نیست. ■ چند قطره آب لیموترش اضافه کن و خوب هم بزنی. حالا سس خوشمزه آماده است. ■ در آخر، مواد داخل ساندویچ را وسط نان بگذار و گوجه‌فرنگی و کرفس خرد شده را روی آن بچین. سس را روی آن بریز و نوش جان.



کلیاتی

مواد لازم:

- آب پرتقال: یک لیوان
- پودر ژلاتین: یک قاشق غذاخوری
- خامه: یک و نیم پیمانه
- وانیل: یک قاشق چای خوری
- رنده پوست پرتقال: یک قاشق غذاخوری
- پودر قند: یک قاشق غذاخوری



بیشتر بخوانیم

پرنده‌های شعر من

مؤلف: افسانه شعبان‌تژاد

ناشر: لویه‌تو

چاپ اول: ۱۳۹۶

تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۷۵۸۶۷

این کتاب شامل ۳۱ شعر است که مضمون تمامی شعرها پرنده، پرواز و آسمان است. «به‌خاطر تو»، «یک سار»، «تنهایی»، «التماس» و «ردپا» نام بعضی از این اشعار هستند. شعر «یک سار» درباره ساری است که از کوچ باز می‌ماند و یا شعر «ردپا» از جای پای گنجشک‌ها می‌گوید که روی برف جا مانده است.



کرم آماده است.
آن را با پوست پرتقال
یا خامه تزیین کن.
نوش جان.

روش تهیه:

- پودر ژلاتین را با یک سوم از آب پرتقال مخلوط کن و روی حرارت غیرمستقیم (بن ماری) بگذار تا ژلاتین کاملاً در آن حل شود. ■ حالا این مخلوط را کنار بگذار تا خنک شود. (۱۰ تا ۱۵ دقیقه) ■ با هم‌زن، خامه و پودر قند را آن قدر هم بزن تا پف کند و فرم بگیرد. ■ وانیل و پوست پرتقال را به بقیه آب پرتقال اضافه کن و سپس این مخلوط را روی خامه فرم گرفته بریز و خوب هم بزن. ■ حالا مخلوط ژلاتین را که قبلاً درست کرده‌ای (مرحله ۱)، روی بقیه مواد (مرحله ۴) بریز و خوب مخلوط کن. ■ کرم به دست آمده را در ظرف مناسب یا قالب بریز و در یخچال بگذار تا خودش را بگیرد.

لیوان جادویی!

محمدعلیزاده (آقای آزمایش)



خود را برملا نمی کند؛ اما یک شعبده‌باز علمی بعد از اینکه همه را شگفت‌زده کرد، پرده از راز شعبده خود برمی‌دارد و با این کار مخاطبان را به بحث و پژوهش درباره علت‌های علمی آن شعبده تشویق می‌کند! امروز می‌خواهیم یک شعبده علمی جذاب را با هم اجرا کنیم!

تا به حال اصطلاح «شعبده علمی» به گوشتان خورده؟! شعبده علمی نمایشی شگفت‌انگیز از آزمایش‌های علمی است و هدف اصلی آن ایجاد شورونشاط و البته انگیزه و علاقه برای پژوهش و یادگیری یک پدیده علمی است. مهم‌ترین تفاوت یک شعبده‌باز عادی با یک شعبده‌باز علمی این است که یک شعبده‌باز هیچ‌وقت رازهای شعبده

مواد لازم:

- کاسه بزرگ ■ لیوان
- مقداری آب ■ طلق بی‌رنگ
- ماژیک ■ قیچی
- تمرین و مهارت ■



مرحل اجرای شعبده علمی:

لیوان در کف دست شما باشد. لیوان آب را به حضار نشان دهید و از آن‌ها بپرسید که اگر لیوان را وارونه کنید، چه اتفاقی می‌افتد؟ وقتی که مخاطبان شما سرگرم پاسخ‌دادن به پرسش شما هستند، به آرامی دست دیگر خود را در جیب برده و طلق دایره‌ای را در کف دست خود قرار دهید.

حالا به حساس‌ترین بخش این شعبده علمی می‌رسیم. طلق را که در کف دست دارید روی دهانه لیوان قرار دهید. دقت کنید که در هنگام آوردن دست روی لیوان پشت دستتان به حضار باشد تا کسی طلق را در دست شما نبیند. سپس در حالی که دارید ورد جادویی را

قبل از اجرای این نمایش در حضور مخاطبان، ابتدا دهانه لیوان را به صورت وارونه روی طلق قرار دهید و دور آن را با ماژیک خط بکشید. سپس با دقت طرح دایره‌ای شکل کشیده‌شده روی طلق را قیچی کنید و آن را داخل جیب‌تان مخفی کنید.

حالا وقت اجرای شعبده است! در مقابل حضار حدود دوسوم لیوان را از آب پر کنید. می‌توانید برای جذابیت بیشتر چند قطره رنگ خوراکی نیز به آب اضافه کنید.

لیوان را به صورت عمودی در دست بگیرید، به‌شکلی که انتهای

می‌خوانید، لبه‌های طلق را با لبه لیوان تنظیم کنید تا طلق کاملاً کل دهانه لیوان را پوشانند.

در حالی که دستتان را محکم روی دهانه لیوان نگه داشته‌اید، با یک حرکت سریع لیوان را وارونه کنید. الان مخاطبان شما منتظرند تا با برداشته شدن دست شما از دهانه لیوان، تمام آب داخل آن بیرون بریزد؛ اما شما با برداشتن دستتان آن‌ها را شگفت‌زده می‌کنید!

حتی می‌توانید با تکان دادن لیوان باعث شگفتی بیشتر مخاطبان شوید و در پایان شعبده، با یک حرکت سریع روبه پایین کل آب لیوان را داخل کاسه بزرگ خالی کنید تا راز این لیوان جادویی همچنان مخفی بماند.

وقتی که حسابی مخاطبان را شگفت‌زده کردید، وقت آن است که به‌عنوان یک شعبده‌باز علمی پرده از راز این معما بردارید و با طرح پرسش‌هایی مانند پرسش‌های زیر بحث علمی جذابی با دوستانتان داشته باشید.

صندوق سؤال‌ها:

- به‌نظر شما چه چیزی طلق را این‌قدر محکم به دهانه لیوان چسبانده که مانع ریخته شدن آب می‌شود؟
- به‌نظر شما اگر طلق سوراخ باشد، باز هم می‌تواند مانع از ریخته شدن آب لیوان شود؟ درستی پاسخ خود را با طراحی و اجرای آزمایش بررسی کنید.

مسابقه ویژه

مسابقه ویژه:

از اجرای شعبده خود در کلاس یا جمع خانواده و دوستان فیلم کوتاهی بسازید و آن را از طریق شبکه‌های اجتماعی به شماره ۰۸۹۹۵۹۶۳۰۰۸ برای ما ارسال کنید. ما به بهترین فیلم‌های ارسالی جایزه می‌دهیم. با هم ببینیم:



در فیلم کوتاه بالا، مراحل اجرای شعبده لیوان جادویی را با هم می‌بینیم. برای مشاهده این فیلم، کد تصویری (QR-Code) کنار فیلم را با گوشی‌های هوشمند بخوانید. برای این کار می‌توانید از یک نرم‌افزار رایگان مانند QR Code Scanner یا QR Code Reader استفاده کنید.

نرمش ذهن

مجید عمیق

ارزش عددی هواپیمای جت را محاسبه کنید.
راهنمایی (از اتومبیل زرد شروع کنید)

۱

$$\text{Car} - 2 = \text{Scooter}$$

$$3 \times \text{Car} = 27$$

$$\text{Scooter} = \text{Helicopter} - 1$$

$$\text{Helicopter} = \text{Jet} + \text{Jet}$$

$$\text{Jet} = ?$$

۴

اگر عددی که بر روی بادکنک‌ها نوشته شده‌اند دارای ویژگی‌های زیر باشند رها می‌شوند. اما بادکنکی که فاقد این ویژگی‌ها باشد، خواهد ترکید. کدام بادکنک باقی می‌ماند؟

۱. مضربی از عدد ۹ باشند
۲. مربع کامل باشند یعنی این که به صورت ضرب یک عدد صحیح در خودش نوشته شود.
۳. جزو اعداد طبیعی باشند.



۲

آیا عدد بعدی در این توالی اعداد را می‌توانید حدس بزنید؟

۷۷، ۴۹، ۳۶، ۱۸، ؟

یکی از عددهای زیر با سایر عددها متفاوت است. آیا می‌توانید آن را حدس بزنید؟

۳

- ۱) ۶۸۰۹۸۶۸۷۹
- ۲) ۷۱۶۰۸۹۷۸۰
- ۳) ۸۲۰۶۷۰۹۸۷
- ۴) ۹۳۲۹۶۷۸۷۹

چگونه می‌توان آسیب به محیط‌زیست را کاهش داد؟

بجای زشتی!

دریای آبی‌رنگ، موج‌هایی که با رسیدنشان به ساحل می‌شکنند و حباب‌هایی با کف سفیدرنگ رویشان جمع می‌شود. آسمان صاف و آبی با ابرهای سفیدی که مثل پنبه هستند و آدم دلش می‌خواهد به آن‌ها دست بزند. جنگل سرسبزی که ارتفاع درختان سربه‌فلک کشیده‌اش آن‌قدر زیاد است که به سختی می‌توان از بین شاخ و برگ‌ها چیزی را دید. کوه‌ها و دشت‌هایی که در آن‌ها سروصدای ماشین‌ها به گوش نمی‌رسد و آرامش عجیبی به آدم می‌دهند. همه این‌ها تصاویر کوچکی از طبیعت هستند و هر کسی دلش می‌خواهد ساعت‌های طولانی را در طبیعت بگذراند. خب، وقتی پای آدم‌ها به جایی باز می‌شود، آن‌هم آدم‌هایی که آگاه نیستند، تصاویر زیبا جایشان را با تصاویر زشت عوض می‌کنند. مثلاً شاخه‌های درختان شکسته می‌شود، کنار ساحل و داخل جنگل پر از زباله می‌شود و کوه و دشت هم دست کمی از جاهای دیگر نخواهد داشت. اگر فکری به حال رفتارهای خود نکنیم، کم‌کم با گذشت زمان، زمین زیبایی ما نابود خواهد شد. با همین بهانه، به مرکز شماره ۲۲ کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان رقتیم تا ببینیم در کارگاه محیط‌زیستشان چه می‌گذرد.

راز پوست میوه‌ای!

یک سالن بزرگ و روشن و رنگارنگ که روی دیوارهایش تصاویر درخت نصب شده است و اعضای کانون پرورش فکری، با دست‌خط خودشان توضیحاتی درباره طبیعت و محیط‌زیست نوشته‌اند. بچه‌ها بی‌صبرانه منتظر هستند تا کارگاه محیط‌زیست شروع شود و بتوانند مطلب جدید یاد بگیرند. روی میزها کاردهی‌هایی گذاشته شده‌اند که هر کدام، داستانی برای خودشان دارند. کمی آن طرف‌تر تعدادی از بچه‌ها نشسته‌اند و مشغول پوست‌کندن میوه هستند. بوی خیار فضا را پر کرده است. رقیه ابراهیم‌پور، مسئول مرکز شماره ۲۲ کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، درباره این میوه‌ها چنین می‌گوید: «ما کارگاه‌های زیادی را برگزار می‌کنیم که یکی از آن‌ها مرتبط با محیط‌زیست است و بچه‌ها چیزهایی را که یاد می‌گیرند، به صورت عملی اجرا می‌کنند و به دیگران هم که عضو کانون نیستند، آموزش می‌دهند. در نهایت، گزارش کارها و تجربه‌هایشان را به کارگاه محیط‌زیست می‌آورند و درباره‌اش بحث و گفت‌وگو می‌کنند. همچنین اینجا کتاب‌های زیادی درباره محیط‌زیست داریم که در کنار کار عملی، بچه‌ها آن‌ها را نیز مطالعه می‌کنند. کارگاه امروز ما درباره کمپوست است و می‌خواهیم به بچه‌ها بگوییم که وقتی میوه خوردید، آن را در طبیعت رها نکنید. ریختن پوست میوه‌ها در طبیعت، فقط باعث جمع شدن مگس، پشه و ایجاد بوی نامطبوع می‌شود و ثمره دیگری برای طبیعت ندارد. با کندن یک گودال کوچک و ریختن پوست میوه‌ها داخل گودال، می‌توان کود طبیعی درست کرد که برای طبیعت هیچ ضرری ندارد. بچه‌ها امروز خودشان همه این چیزهایی را که به آن‌ها می‌گوییم انجام می‌دهند و شش ماه بعد، به چشم خودشان کود را خواهند دید.»

بهاره جلالوند
عکاس: احمد رضا کریمی





گاهی بذرها جوانه نمی‌زنند

فعالیت و آموزش‌هایی که بچه‌ها در این مرکز می‌بینند، آن‌قدر زیاد است که اگر بخواهیم همه آن‌ها را با جزئیات بنویسیم، ورق کم می‌آوریم! ولی برخی از این فعالیت‌ها جالب هستند و پیش از رفتن به حیاط و شروع کار عملی برای درست کردن کمپوست، از مربی بچه‌ها می‌خواهیم دربارهٔ چند فعالیت دیگر توضیح بدهد. فهیمه کهنتر، مربی مرکز ۲۲ کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، می‌گوید: «یکی از کارهایی که بچه‌ها آن را خیلی دوست داشتند، کاشت بذر بود. تعدادی بذر در اختیار بچه‌ها قرار گرفت و در کنارش آموزش‌هایی هم دادیم. برخی از بذرها جوانه زد ولی برخی دیگر جوانه نزدند که دلیلش هم آبیاری بیش از حد و کاشت بذر در عمق زیاد بود. با این کار بچه‌ها مسئولیت‌پذیری را یاد گرفتند و دربارهٔ تجربه‌هایشان در کارگاه گفت‌وگو کردند. به بچه‌ها یاد دادیم که برای خریدهای خود، به جای کیسه‌های پلاستیکی، از کیسه‌های پارچه‌ای استفاده کنند و گاهی پاک‌سازی محوطه از زباله را نیز انجام می‌دهند تا برای بچه‌های دیگر و حتی افراد بزرگسال، فرهنگ‌سازی انجام شود. به بچه‌ها یاد دادیم اگر به کسی گفتند زباله نریزد و او حرفشان را گوش نداد، ناراحت نشوند و به کار خودشان ادامه بدهند.»



کمپوست بسازیم

پس از اینکه بچه‌ها میوه‌هایشان را خوردند، وقت رفتن به حیاط می‌رسد تا نحوهٔ درست کردن کمپوست را بیاموزند. همه‌چیز خیلی ساده است و کار با یک بیلیچه آغاز می‌شود. بچه‌ها با کلی ذوق و شوق، در گروه‌های چند نفره، کندن زمین را آغاز می‌کنند و نتیجهٔ تلاش‌های هر کدام از آن‌ها یک گودال کوچک برای پوست میوه‌هاست. بعد از ریختن پوست میوه‌ها در گودال‌ها، روی آن‌ها را خاک می‌ریزند و هر ماه به آن سر می‌زنند و بعد از چند ماه یک خاک خوب که همان کمپوست است، در باغچه باقی می‌ماند.

مبینا جعفر آبادی دربارهٔ تجربهٔ امروزش چنین می‌گوید: «تا به حال چنین کاری را انجام نداده بودم. موقع کندن گودال، ریشه‌های کوچک و سطحی درخت را دیدم و اصلاً فکرش را نمی‌کردم که بتوانم ریشهٔ درخت را به این شکل ببینم. قبلاً با بچه‌ها فلفل کاشته بودیم ولی درست کردن کمپوست تجربهٔ جدیدی بود. از این به بعد، هر وقت با خانواده بیرون برویم، این کار را انجام می‌دهیم و به همکلاسی‌هایم از این تجربه خواهیم گفت تا آن‌ها هم این کار را یاد بگیرند.»

به کارم ادامه می‌دهم!

فاطمه‌سادات میرشریفی، یکی دیگر از اعضای کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان است که به طبیعت و محیط‌زیست علاقه دارد او می‌گوید: «امروز درست کردن کمپوست برایم جذاب بود چون هم کار گروهی به حساب می‌آید، هم اینکه با کندن گودال متوجه شدم زیر خاک چه شکلی است. من دربارهٔ نریختن زباله در محیط‌زیست، تا جایی که می‌توانم، فرهنگ‌سازی می‌کنم. وقتی یک نفر زباله‌ای را روی زمین می‌اندازد، آن را برمی‌دارم و سعی می‌کنم فرد را قانع کنم که دیگر زباله نریزند. با اینکه بعضی‌ها موقع انجام این کار به من می‌خندند، ولی هیچ وقت ناراحت نشدم چون می‌دانم کار درستی انجام می‌دهم. اگر آدم‌ها یاد بگیرند که زباله را روی زمین نریزند، خیلی چیزها درست خواهد شد.»



پاسخ سرگرمی

جواب ۱: اتومبیل ۹، اسکوتر ۷، بالگرد ۸، هواپیمای جت ۴

جواب ۲: عدد (۸) حاصل ضرب

رقم‌های عدد قبلی عدد بعدی را

تشکیل می‌دهد؟

(۸-۱×۸)

جواب ۳: عدد سوم عدد متفاوت از

سه عدد دیگر است برای این که اگر

شما سه رقم اول این سه عدد را جمع

کنید حاصل جمع آن‌ها ۱۴ می‌شود.

عدد متفاوت (۸۲۰۶۷۰۹۸۲)

جواب ۴: حتماً می‌دانید حاصل

جمع رقم‌های عددی که مضربی از ۹

است ۹ می‌شود. بنابراین بادکنک‌های

شماره ۱۸ - ۴۵ - ۵۴ - ۶۳ - ۹۹ رها

می‌شوند.

(۲) عددهایی که مربع کامل هستند.

بنابراین بادکنک‌های شماره ۱۶، ۴

و ۲۵ رها می‌شوند.

(۳) اعداد اول اعدادی طبیعی و

بزرگ‌تر از یک هستند که بر هیچ

عددی جز یک و خودشان بخش‌پذیر

نیستند. بنابراین بادکنک‌های شماره

۳ - ۷ - ۱۳ - ۱۷ که اعداد اول

محسوب می‌شوند رها می‌شوند فقط

بادکنک شماره ۲۶ باقی می‌ماند و

می‌ترکد.

جواب ۵:

۵	۳	۹	۱	۴	۶	۸	۷	۲
۸	۴	۷	۹	۲	۵	۳	۱	۶
۲	۶	۱	۳	۷	۸	۹	۵	۴
۶	۷	۵	۴	۸	۱	۲	۹	۳
۹	۱	۲	۶	۳	۷	۵	۴	۸
۴	۸	۳	۵	۹	۲	۷	۶	۱
۳	۲	۶	۷	۱	۹	۴	۸	۵
۷	۵	۸	۲	۶	۴	۱	۳	۹
۱	۹	۴	۸	۵	۳	۶	۲	۷

جواب ۶: هر کدام از این عددها غیر

از عدد ۵۳ بر سه قابل تقسیم است.

جواب ۷: بولینگ ۵۰، توپ بسکتبال ۲۵.

تیر ۵، راکت ۵



کاکتوس‌های سنگی

بچه‌ها با جمع آوری سنگ از طبیعت، کاردستی‌هایی شبیه کاکتوس درست کردند و در کنارش کتاب کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان را که درباره کاکتوس بوده است، خواندند. آن‌ها پس از خواندن کتاب، درست کردن کاردستی و یادگیری مراقبت از کاکتوس تجربه‌هایشان را با یکدیگر به اشتراک گذاشتند.

شاخه‌هایی که جان گرفتند

تا به حال با خودتان فکر کرده‌اید که شاخه‌های کوچک افتاده روی زمین به چه دردی می‌خورد؟ اگر به این عکس خوب نگاه کنید، متوجه می‌شوید که با همین شاخه‌های خشک‌شده که روی زمین افتاده، می‌توان کاردستی‌های زیبایی درست کرد. البته یادتان باشد هیچ‌وقت شاخه درخت را برای درست کردن کاردستی نشکنید!

داستان کرم ابریشم

این کرم‌های کاردستی، یک کرم معمولی نیستند و بچه‌ها بعد از اینکه از داستان زندگی کرم ابریشم آگاه شدند، آن‌ها را ساختند. غذای کرم‌های ابریشم برگ درخت توت است و بعد از اینکه حسایی برگ‌های درخت را خوردند، دور خودشان تار می‌تنند و پیله درست می‌کنند. بعد از گذشت مدتی، پیله شکافته می‌شود و یک پروانه کوچک، بیرون می‌آید.

جامدادی‌های بازیافتی

خیلی از ما چیزهایی را دور می‌ریزیم که می‌توان با آن‌ها وسایل زیبایی درست کرد. بچه‌ها با روزنامه‌ها و کاغذهای بازیافتی، جامدادی‌های جالبی درست کردند. وقتی آدم یاد بگیرد یک وسیله کاربردی برای خودش درست کند، حس خوبی خواهد داشت و انجام این کار، کلی هیجان به همراه دارد.



چه کسی برتر است؟

تصویرگر: رضا مکتبی
محمود پور هاب

شیشه کوچکی عطری را که با خود آورده بود، به امام داد.
- ای فرزند رسول خدا، این هدیه ناقابل را از من بپذیر. در بازار مکه هنگام خرید به یاد شما افتادم؛ چون می‌دانستم به عطر علاقه دارید، برای شما خریدم.
امام لبخند زدند و تشکر کردند. بعد، از سفر حج پرسیدند. حاجی شروع کرد به تعریف کردن. در میان صحبت‌هایش گفت:

سرورم! می‌دانید که در سفر می‌توان با اشخاص زیادی آشنا شد. در این سفر با کسی آشنا شدم که مانند او خیلی کم است؛ مردی شریف و بزرگوار، زاهدی کامل و پرهیز کاری کم‌نظیر! اهل شام بود. به نظر من از برترین انسان‌های روی زمین محسوب می‌شد. همیشه در حال دعا و نیایش بود. در هر منزلی که از مرکب‌های خود پیاده می‌شدیم، فوری وضو می‌گرفت، به گوشه‌ای می‌رفت و مشغول دعا و مناجات می‌شد. شب‌ها تا دیروقت نماز می‌خواند. مردی کم‌خواب و کم‌خوراک، اما بسیار باتقوا و اهل قرآن و نماز بود. ندیدم یک لحظه به کار دیگری مشغول باشد. امام پرسیدند: «پس کارهای او را چه کسی انجام می‌داد؟ حیواناتش را چه کسی تیمار می‌کرد؟»

مرد پاسخ داد: «افتخار این کارها با ما بود؛ من و یکی دو دوست دیگر. ما به اسب او می‌رسیدیم، جا و غذایش را آماده می‌کردیم و حتی لباس‌های این مرد مقدس را می‌شستیم و تمیز می‌کردیم.»
امام صادق (ع) چند بار سرشان را تکان دادند. سپس لبخندی زدند و گفتند: «بنابراین، اعمال شما از او برتر بوده.»

منابع:
دورنمایی از زندگی پیشوایان اسلام،
شیخ جعفر سبحانی.
مروج الذهب، علی‌بن‌الحسین مسعودی.



افتخار، تا کجا؟

بالا ترین توانایی یک ورزشکار در چند مدال است؟!



به نظر شما، بزرگترین آرزوی یک ورزشکار چیست؟ حتماً می‌گویید پیروزی در مسابقه و رسیدن به مدال و عنوان قهرمانی. اما بعد از آن چه؟ مثلاً اگر شما از همین حالا چند سال تمرین کنید و در رشته‌ای که دوست دارید قهرمان شوید، بعد از آن چه می‌کنید؟ استراحت؟ کنار گذاشتن ورزش؟ یا ادامه دادن و تلاش برای به دست آوردن مدال‌های بیشتر؟

بعضی از قهرمانان هرگز از گرفتن مدال خسته و بی‌انگیزه نمی‌شوند و پس از هر قهرمانی، به دنبال موفقیتی دیگر هستند. اما تا چند مدال؟ با برخی از این قهرمانان آشنا می‌شویم.



پاوو نورمی

پاوو نورمی Paavo Nurmi اهل فنلاند

بود و از ۱۵ سالگی تصمیم گرفت که، در مسابقات المپیک، برای کشور خود افتخار کسب کند. او هشت سال هر روز تمرین کرد و علاوه بر ورزش، برنامه خواب و بیداری و رژیم غذایی دقیقی برای خود در نظر گرفت. اما قبل از برگزاری المپیک آنتورپ (در بلژیک) پاهایش در کوهستان به شدت آسیب دید. مادرش از او خواست که در المپیک شرکت نکند. اما پاوو گفت: «حتی اگر پاهایم بشکنند هم در المپیک می‌دوم!» او در مسابقات المپیک شرکت کرد و سه مدال طلا گرفت. انگیزه او با گرفتن این مدال‌ها کم نشد. چهار سال بعد، او دست به کاری عجیب زد و در پنج مسابقه شرکت کرد و قهرمان شد. حتی این افتخارات هم انگیزه او را کم نکرد و او باز هم برنامه منظم زندگی خود را ادامه داد تا در یک المپیک دیگر شرکت کند. سرانجام وقتی دوران افتخارات او به پایان رسید، موفق شده بود نه مدال طلا و سه مدال نقره در رشته دوومیدانی بازی‌های المپیک به دست آورد.

عبدالله هوح

زمانی که عبدالله موحد عضو تیم ملی کشتی ایران شد، هیچ کشتی‌گیر ایرانی تا قبل از او نتوانسته بود سه بار پشت سر هم قهرمان جهان شود. موحد امید زیادی داشت که عضو تیم کشتی ایران در المپیک ۱۹۶۴ توکیو شود. او عضو تیم شد، اما نتوانست در این مسابقات به موفقیتی دست یابد. این مسئله او را ناامید نکرد و برنامه دقیق و تمرینات سخت خود را ادامه داد. او در هفته شش روز و گاهی هر هفت روز را تمرین می‌کرد و هر روز پنج تا شش ساعت به تمرین می‌پرداخت. خیلی زود، موحد نتیجه این همه تمرین و تلاش را دید و در مسابقات کشتی قهرمانی جهان در سال‌های ۱۹۶۵، ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷ قهرمان شد. چند دوره قهرمانی ذره‌ای از انگیزه او کم نکرد و بعد از آن، در المپیک ۱۹۶۸ و مسابقات جهانی ۱۹۶۹ و ۱۹۷۰ نیز قهرمان شد. کسب شش مدال طلا بدون وقفه، هم در مسابقات جهانی و هم المپیک، افتخاری بود که هیچ ورزشکار ایرانی به آن دست نیافت. این دستاورد نتیجه تمرینات سنگین و مداوم قهرمان ایرانی بود.

ورزش سلامت

بدون حرکت ورزش کنید!

خیلی وقت‌ها دوست ندارید از جای خود تکان بخورید، هیچ وسیله‌ای در دست ندارید و دوست هم ندارید مدتی طولانی ورزش سخت و نفس‌گیر انجام دهید. در این وضعیت، چه کاری بهتر است؟ استراحت؟ تنبلی کردن یا اینکه انجام یک حرکت ورزشی ساده و پُر فایده؟ در این وضعیت، بهترین کار انجام تمرین «پلانک» است.

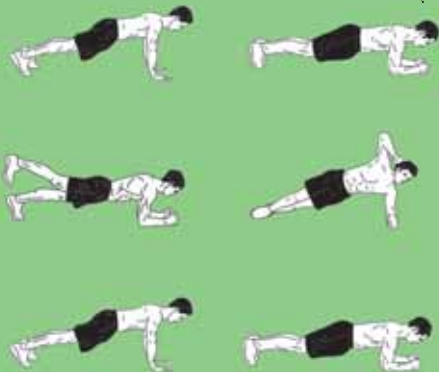
شاید بارها و بارها تلاش کرده باشید حرکت شنا سوئدی انجام دهید اما هر بار که این حرکت را انجام می‌دهید، به دلیل قدرت کم دستان خود، نمی‌توانید به خوبی از پس این کار بر بیایید. با پلانک می‌توانید قدرت دستان و سایر نقاط بدن را افزایش، بدون آن که حرکتی کنید!

تمرین پلانک با هدف افزایش توان و استقامت بدن انجام می‌شود و فقط کافی است به مدت یک دقیقه (یا سی ثانیه) مطابق شکل، بدون حرکت، در این حالت قرار بگیرید. تنها نکته مهم این است که یا با کمک دوستان و خانواده یا با کمک آینه وضعیت بدن خود را بررسی کنید. هنگام انجام حرکت پلانک، همه قسمت‌های بدن باید در یک راستا باشد یعنی کمر شما هم‌راستا با پاها و به صورت یک خط صاف باشد و مثلاً قوز نکرده باشید.



اگر می‌خواهید بدون هزینه و با کمترین فضای ممکن، قوی شوید، پلانک را فراموش نکنید!

اگر اندکی در این حالت قرار بگیرید، خودتان می‌بینید که به همه قسمت‌های بدن (مخصوصاً شکم) فشار زیادی وارد می‌شود. اگر این فشار را تحمل کنید و هر روز این کار را به صورت مداوم انجام دهید، کم‌کم متوجه می‌شوید که عضلات مختلف بدن قدرتمند شده‌اند. اگر در حرکت پلانک مهارت پیدا کردید، می‌توانید مطابق تصاویر زیر این کار را به شکل‌های مختلف انجام دهید مثلاً تنها با استفاده از یک پا.



هایکل فلپس

وقتی مایکل فلپس Michael Phelps

اولین بار در رشته شنا در مسابقات المپیک شرکت کرد، فقط ۱۵ سال داشت. در المپیک ۲۰۰۰ او هیچ مدالی در شنا به دست نیاورد، به همین دلیل چهار سال تمام تلاش کرد و در المپیک ۲۰۰۴ در آتن دست به کاری بزرگ زد و برنده شش مدال طلا و دو مدال برنز شد. چهار سال دیگر هم گذشت. کسی فکر نمی‌کرد که فلپس افتخارات گذشته را تکرار کند؛ اما در سال ۲۰۰۸ او برنده هشت مدال طلا شد تا بزرگ‌ترین ورزشکار تاریخ المپیک شود. شاید هر ورزشکار دیگری بود، بعد از این همه سال تمرین و کسب افتخار، دیگر انگیزه‌ای برای کسب مدال بیشتر نداشت اما او در سال ۲۰۱۲ باز هم در المپیک شرکت کرد و چهار مدال طلا و دو مدال نقره دیگر نیز دریافت کرد. دیگر همه مطمئن بودند که فلپس بیشتر از این نمی‌تواند مدال بگیرد، اما او باز هم تمرین کرد و در المپیک ۲۰۱۶ پنج مدال طلا و یک نقره کسب کرد تا در مجموع صاحب بیست‌وسه مدال طلا، سه نقره و دو برنز از المپیک شود. فلپس در مسابقات جهانی همین‌طور درخشید و سرانجام وقتی از مسابقات خداحافظی کرد ۲۷ مدال طلا از مسابقات جهانی دریافت کرده بود!



راستی در ورزش، بزرگ‌ترین آرزوی شما چیست؟ شما هم با یک برد یا کسب یک مدال، دیگر حوصله تمرین بیشتر را ندارید یا اینکه برای رسیدن به موفقیت‌های بیشتر تلاش خواهید کرد؟



کتاب‌هایی وجود دارند که خواننده هیچ وقت فراموششان نمی‌کند، حالا کلی وقت هم که از خواندنشان گذشته باشد. باز هم گوشه‌هایی از آن در ذهن مخاطب ماندگار می‌شوند، مثلاً یک صحنه، فضا یا شخصیت که نویسنده این کتاب‌ها آن را خیلی خوب توصیف کرده است. اگر کتاب **عمو رستم** اثر محمد میرکیانی را که انتشارات قدیانی چاپ کرده بخوانید، محال است تا هزار سال دیگر هم شخصیت **عمو رستم** را فراموش کنید؛ شخصیتی رستم‌گونه و پهلوان و قوی که خوش‌قلبی و مهربانی و جوانمردی و کارهایی که می‌کند او را تا مدت‌ها در ذهن شما زنده نگه می‌دارد. کتاب **عمو رستم** شامل چهارده داستان کوتاه به هم پیوسته است. داستان اول با عنوان «بابا می‌ترسد» از جایی شروع می‌شود که ناصر، شخصیت داستان، سر کسی را می‌شکند. ناصر نوجوان، فرزند بزرگ خانواده است، ماجراهایی برای او و پدرش با همسایه به قول خودشان «عمارت‌دارشان» پیش می‌آید که طی آن مادر هی حرص می‌خورد و پدر... بگذریم از این چیزها، خودتان در کتاب می‌خوانید... تا اینکه یک روز سروکله **عمو رستم** پیدا می‌شود. او برادر کوچک پدر خانواده است، مدت‌ها در بندر بوده و حالا به خانه برادرش آمده



عمو رستم

است. این طوری یک دفعه ناصر صاحب عمویی می‌شود که شاید خیلی‌ها آرزوی داشتنش را می‌کنند. اما این **عمو** همان طور که یک دفعه می‌آید، یک دفعه هم می‌رود؛ این قسمت را در داستان آخر این مجموعه می‌خوانید. داستان آخر عنوانش «عمو رستم کجا رفت؟» است. اگر کتاب را بخوانید، متوجه می‌شوید چرا **عمو رستمی** که برای ماندن آمده بوده، می‌رود. داستان‌های کتاب، جذاب و گاه با رگه‌های طنزی است که در همه‌شان **عمو رستم** حضور دارد و ماجراهایی پیش می‌آید که خواننده با آن‌ها همراه می‌شود. مثل وقتی که «عمو رستم عکاس می‌شود»، «عمو رستم در عروسی»، «عمو رستم آواز می‌خواند» یا «عمو رستم پهلوان شد» این‌ها چند تا از عناوین داستان‌های کتاب **عمو رستم** است که خواندنشان حتماً برایتان لذت‌بخش خواهد بود.

■ **محمد میرکیانی:** نکته‌ کلی که درباره ادبیات کودک و نوجوان وجود دارد، بحث آموزشی بودن آن است که باید به آن توجه شود. ضمن اینکه نوع تعامل با کودکان و نوجوانان با بزرگسالان بسیار متفاوت است و نویسندگان باید به این موضوع توجه کنند.

در سال ۱۳۶۰ وقتی اولین قصه کوتاه را برای نوجوان‌ها نوشتم، آرزو کردم ای کاش می‌توانستم ده مجموعه قصه برای نوجوان‌ها بنویسم. این کار هم البته دلیلی داشت، چون می‌دانستم که نوجوان‌ها در مجموعه قصه‌ها، با آدم‌ها، فضاها و ماجراهای گوناگونی روبه‌رو می‌شوند. هر قصه کوتاه آن‌ها را وارد فضای تازه‌ای می‌کند و پیش از آنکه خواندن قصه‌ای آن‌ها را خسته و دلزده کند، با حال و هوای دیگری روبه‌رو می‌شوند. این احساسی بود که خود من هنگام خواندن قصه‌ها آن را تجربه کردم. کتاب **عمو رستم** دهمین مجموعه قصه‌ای است که من برای نوجوان‌ها نوشته‌ام.

■ **متن تخریظ مقام معظم رهبری بر کتاب تن تن و سندباد، نوشته‌ای از محمد میرکیانی:**

بسم الله الرحمن الرحيم

من هم همین قصه را همیشه تعریف می‌کردم؛ حیف که خیلی‌ها آن را باور نداشتند. حالا خوب شد شاهد از غیب رسید! راوی این حکایت که خود، همه چیز را به چشم دیده، حکایت تن تن و سندباد را چاپ کرده است. حالا دیگر کار من آسان شد. همین بس است که نسخه این کتاب را به همه بچه‌ها بدهم.

■ گاهی شنیدن زندگی بعضی‌ها آدم را هیجان زده می‌کند. منظورم آدم‌های موفق است که نوجوانی کارگر حروف چین یک چاپخانه باشی، کم کم به مطالعه آثار ادبی و هنری روی بیاوری و بعدش نویسنده آثاری مثل **عمو رستم**، **تن تن و سندباد**، **قصه ما مثل شد**، **روز تنهایی من**، **قصه ما همین بود** و خیلی کتاب‌های دیگر که اگر بخوایم اسمشان را ببرم جا در این صفحه جا نمی‌شود.

میرکیانی سال ۱۳۳۷ در تهران به دنیا آمد و در همین شهر هم بزرگ شد. سال ۱۳۶۱ وارد گروه کودک صدای جمهوری اسلامی شد و به نوشتن نمایشنامه‌های رادیویی و قصه‌های ظهر جمعه پرداخت. علاقه‌اش به ادبیات کودک باعث شد که در آموزش و پرورش و کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ادبیات کودک و قصه‌گویی آموزش دهد. نویسندگی هم مثل خیلی از شغل‌های دیگر احتیاج به تلاش و پشتکاری مداوم دارد که محمد میرکیانی این ویژگی‌ها را دارد. این مطلب را با توجه به آثار متعدد و البته خوش می‌گویم؛ آثاری که در جوایز ادبی مختلف درخشیده‌اند و بعضی به زبان‌های دیگر ترجمه شده‌اند. میرکیانی حدود دوپست نمایشنامه کوتاه برای کودکان نوشته یا تنظیم کرده. بعضی از آثار او هم تبدیل به فیلم شده‌اند؛ مثل **فیلم شاید فردا نباشد** و **قصه ما همین بود** با عنوان افسانه‌های کهن و مجموعه **قصه ما مثل شد** که در غالب پویانمایی برای کودک و نوجوان است. خب چنین فرد پر کار و پرتلاشی معلوم است که مدرک دکتری هنر از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی هم نصیبش می‌شود.

تماشاگه تاریخ

یکی از آسمان‌خراش‌های بلند و باشکوه تاریخی ایران، در ابتدای هزارهٔ دوم هجری، به دستور یکی از قدرتمندترین سلاطین ایران ساخته شد. حوالی سال ۱۰۰۰ هجری شاه‌عباس اول قزوین، اولین پایتختش را، به اهالی آن شهر سپرد و اصفهان را به پایتختی برگزید. با انتخاب پایتخت جدید، کار ساخت‌وساز «عالی‌قاپو» یا «دولت‌خانهٔ مبارکه» آغاز شد. با ساختن یک عمارت باشکوه در میدان نقش جهان، نه تنها کاخ بلندمرتبه تبدیل به نماد حکومت شاه‌عباس در اصفهان می‌شد، بلکه بزرگی و قدرت حکومت صفوی را به رخ مهمانان خارجی می‌کشاند. در دوران شاه‌عباس، اصفهان یکی از بزرگ‌ترین شهرهای عالم بود و بسیاری از جهانگردان یکی از آرزوهایشان این بود که اصفهان را ببینند و اگر شانس یارشان بود، پا به کاخ تماشایی عالی‌قاپو بگذارند. اما عالی‌قاپو از ابتدا به این شکل نبود، عالی‌قاپویی که ما می‌شناسیم در پنج مرحله ساخته و آراسته شد.

عالی‌قاپو چند طبقه دارد؟

اگر از روبه‌روی ایوان ستون‌دار به عالی‌قاپو نگاه کنید یک ساختمان دوطبقه می‌بینید. از کنار، عالی‌قاپو یک ساختمان چهارطبقه به نظر می‌رسد و بنای مکعب‌شکل پشت ایوان یک عمارت شش طبقه است. این شش طبقه روی هم ۴۸ متر ارتفاع دارد یعنی بلندتر از یک برج شانزده طبقه است. بلندترین بخش کاخ اتاق موسیقی یا اتاق صوت است.

عالی‌قاپو را برای چه ساختند؟

عالی‌قاپو یک نام ترکی است که ترجمهٔ فارسی آن می‌شود «سردر بلند». عالی‌قاپو ورودی کاخ‌های شاهان صفوی است که درست پشت سر آن قرار دارند. این ورودی که خود یک کاخ باشکوه است، در دوران شاه‌عباس محل ادارهٔ مملکت و دربار بود، به همین دلیل به آن «دولت‌خانهٔ مبارکه» می‌گفتند. طبقات بالا گاهی محل سکونت شاه و خانواده او بود و گاهی در تالارهای کاخ از سفیران و نمایندگان کشورهای دیگر استقبال و پذیرایی می‌شد. شاه صفوی برای زیر نظر گرفتن مردم و بازار پایتخت به ایوان ستون‌دار می‌رفت و به وقت برگزاری مراسم جشن یا بازی چوگان در میدان نقش جهان، شاه از بالای همین ایوان تماشاچی مراسم می‌شد.

کاخ را چه کسی ساخت؟

دستور ساخت کاخ را شاه‌عباس، پنجمین سلطان صفوی، صادر کرد اما کاخ در پنج مرحله ساخته و تکمیل شد. ابتدا و در چند مرحله مکعب‌مستطیلی که پشت ایوان قرار دارد، ساخته شد. سپس ایوان ستون‌دار و اتاق‌های زیر آن به مجموعه اضافه شدند. تزئین در و دیوار کاخ در دورهٔ شاه‌عباس آغاز و تا زمان آخرین سلطان صفوی، شاه‌سلطان حسین، ادامه داشت. اگر عمر کاخ را از همان زمان شاه‌عباس حساب کنیم، عالی‌قاپو حالا بیش از ۳۸۰ سال عمر دارد.

عجایب کاخ

اگر از دانش ساخت یک عمارت ۴۸ متری با آجر و تیر چوبی آن هم در چهارصد سال پیش بگذریم، یکی از عجایب عالی‌قاپو اتاق موسیقی یا صوت است. دیوار و سقف اتاق صوت با شکل‌های توخالی تزئین شده است، اما این شکل‌ها فقط جنبهٔ تزئینی ندارند. مهندسان و معماران کاخ با این کار توانسته‌اند از انعکاس صدا جلوگیری کنند تا صدای خواننده یا ساز با کیفیت خوب به گوش شنونده برسد. از عجایب دیگر این کاخ وجود حوض و فواره در ایوان آن است. این مطلب که آب را چطور به آن طبقه می‌رسانده‌اند تا از فواره بیرون بریزد و وارد حوض شود، از عجایب آن روزگار بود.



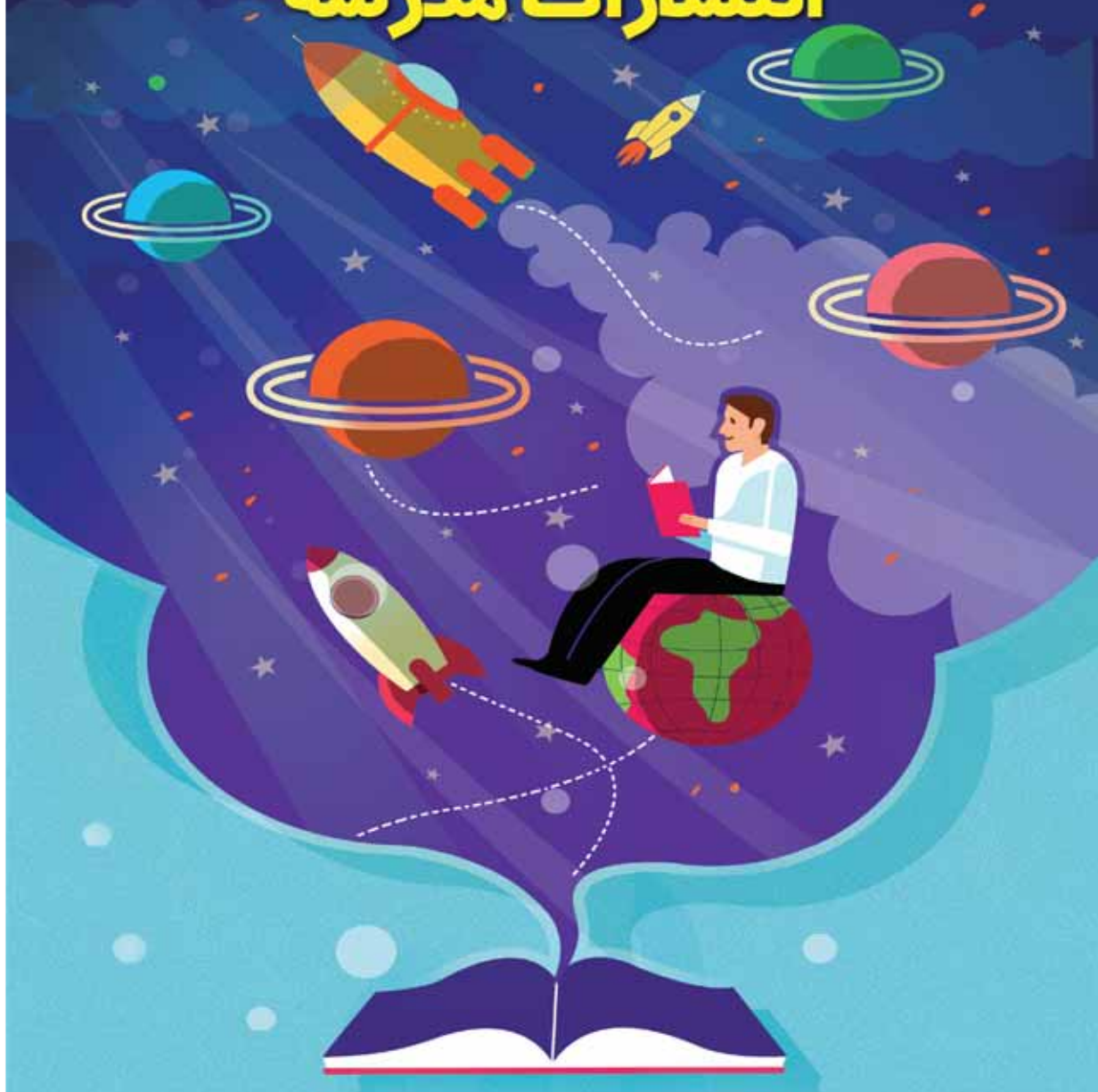


زیبایی‌های عالی‌قاپو

کاخ چهل‌ستون نمونه‌های عالی نقاشی دیواری، کاشی‌کاری، گچ‌بری و دیگر تزیینات ساختمانی عصر صفوی را در خود جای داده است؛ نمونه‌هایی که هنوز هم استادکاران در کارهایشان از آن‌ها تقلید می‌کنند و الهام می‌گیرند. در این میان، زیباترین و باارزش‌ترین تزیینات کاخ، نقاشی‌های علی‌رضا عباسی نقاش مشهور دوران صفوی است که به دلیل علاقه شاه‌عباس به او به رضا عباسی مشهور شد.



مسیری به سوی موفقیت با کتاب‌های انتشارات مدرسه



www.madresehpublishing.com

جهت ارتباط با ما در شبکه‌های اجتماعی و مجله روبرو را اسکن نمایید.

«انتشارات مدرسه» در موضوعات قرآن و معارف اسلامی، ادبیات و هنر، دانش و فناوری و کمک‌آموزشی برای همه گروه‌های سنی به‌ویژه دانش‌آموزان دوره اول متوسطه کتاب منتشر می‌کند. برای دسترسی به کتاب‌های انتشارات مدرسه، علاوه بر مراجعه به کتابفروشی‌های معتبر سراسر کشور می‌توانید جهت دریافت کتاب در محل مورد نظرتان، به سایت www.eboofe.ir مراجعه کنید. اگر مایل به مطالعه «کتاب الکترونیک» هم هستید، لینک دریافت نرم‌افزار کتابخوان انتشارات مدرسه از طریق همین سایت قابل دریافت است.